

شرح مرجان

افزاید بر امام پس برای ابضاح مراد باین نظر برای بعضی نظیر نمودم تا رفع شبهه بشود و معنی فزوه و عرضت بیک
 حل امام زمانک و صدقک و دعایک واضح کردد مخفی نماید و مخشی در کتاب کثافت نقل کرده است حضرت ابوطالب
 در وقتی که دین خود را بر خاتم انبیاء حضرت خنی مابیه عرض داشت این ابیات را بداهه گفت مناسب با عرض بن حضرت
 عبدالمعظم و انتم لجمالی اذان را منویدیم فاصبح بمرکب ما علیک عناصد و ابشر بذالک و فرمته هوناً و دعوی
 و دعوتک ناصح و لقد صحت کنت جلا مننا و عرضت بنا لا هاکذا الله من جبرایان البریه دنیا و حدیث سلم
 ابوطالب عجلت لک و عتی بد کلاله احد جواد همان عرض دین او است رحمت و مراد از عقد نامرک اصابع که در وقت
 است عقد بیکه ثلث و سبب نبین خضر و بنصر و وسطی است و ما کردن انگشت بتباید و ابهام است نبوی بلکه چنانکه در
 نواد مرثوم است و حدیث احد جواد شصت و سه است و بعد جواد ظاهر اشاره به معنوی است و طبعی است و طبعی است
 عفو عرض میکند و چون بگر که مطابق با عدد این کلمات شصت است یعنی خضر و بنصر و سبب است که تماماً
 شصت میشود و انگشت بتباید سه است و عدد تماماً شصت سه عدد است و اینست از عقود در زمان حضرت
 ابوطالب معقول بود و بر این حدیث شریف شرح کثیر و در سائل مفصله نوشته شده است برای اطلاع خواستگان
 دیدم اشاره کردم خلاصه مراد از تثبیت رفزه و ثبت علیه همان دوام و استغرا است با طابینه و در حدیث است که این
 و بکن بعد از آنکه در غیر از مت سوال کردند و عفا بد خود را بیان نمود آن دو مالک میگویند بیک الله فما یحب
 یعنی خداوند و ثابت است در چیز بیکه دو سنه پداشته و راضی بود بلفظ ماضی میگویند برای آنکه اشاره بدوام
 و بقا است که اصلها ثابت فرعها فی التما و در رفزه دعاء امام عرض میکند صل علی محمد و آل محمد و یعنی علی دینک و
 بیک و لا تنزع قلبی بعد از هدایتی و هب من لدنک رحمة انک انت الوهاب و اینست مضمون این بیان است که امام
 فرمود و از معنی بعد از بیک عن طریق الاعوج و خلاصی من التجن الکرب با لیک عرض از بیان و شرح اثبات و تثبیت
 بدانرا آنچه معتقد در غیر مت سوال خواهی شد و بواسطه اظهار و اذعان آن از برای نجات و خلاص است چنانکه
 عبدالمعظم عرض دین خود را بر امام نمود و بر آن ثابت بود و ماند و وفات یافت و نیز هر وقت بر او شش مشرف میشود
 مضامین را عرض کن و آن بزرگوار را شاهد بخواند و تثبیت این دین با چینی قولی واتی اقول ان الله واحد بلانکه بر
 موحدین از اهل ایمان و یقین در شرح اینکلام مبارک و الحکم الله و احد لا اله الا الله هو الرحمن الرحیم این حدیث شریف است
 است که حضرت ابوطالب در جنگ جمل وقتی که شمشیر آتشبار بدست گرفته و فطرات خون از آن میچکید و سرها را مانند
 براندختن میخواستند و بعضی از آنجا بگریه میزدند و از معنی واحد سوال کردند مردم جمع شدند و او را علامت کردند
 و گفتند یا نبی صغیر لشکر و حالنا فرود را و مشاهده میکنی پریشانی و اغتشاش قلبی بر مؤمنان را این سخن
 همان کربانکام داشت فرمود بگذارید و الله علی با باز نداشتن باین جنگ و جدال و خون زیری و قتال الا معنی
 الله واحد بدان ای برادر عرب واحد چهار معنی آمده است و معنی از آن در است و دو معنی دیگر و اینست اول آن
 که بگویند خدا واحد است یعنی یکی است از باب اعداد اراده کنی دیگر که واحد عدت لازم دارد ثانی تا هم چنانکه میتوان گفت

شرح مرجان
 در بیان معنی
 و ابهام است
 نبوی بلکه چنانکه

در حدیث شریف
 و ابهام است
 نبوی بلکه چنانکه

در حدیث شریف
 و ابهام است
 نبوی بلکه چنانکه

در شرح عرض بن حضرت عبدالعظیم

اول دو مین است بجهت آنکه اول دو می لازم دارد پس میتوان گفت طبعی که لازم دارد ثانی و سوم آنست که بگویند خدا
 واحد است بیک از ما است که وحدت صفتی فاعل شوم چنانکه میگویند فلا تکلون یکا از مردم است و این صفت هم بر خدا اطلاق
 نمیشود و باعث اندلیج در شئون و مجلس خواهد بود و آن دو معنی که بر خدای تعالی قرار داده اند اول آنست که بگویند خدا
 واحد است بذات و صفات و یگانه است چنانکه میگویند فلا تکلون طاق است یعنی نظیر و شبیه ندارد و دوم آنکه بگویند خدا
 واحد است بجهت احدی المعنی است منقسم نمیشود در حقیقت و نه در اعتبار و نه در خارج و نه در عقل و نه در کمالات
 که بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند خداوند یکی است و شرک ندارد و دلیل بر یگانگی پروردگار و یگانگی است از آن جهت
 دلیل فرجه است و دلیل قانع و دلیل عقل است اگر کسی بگوید در معنای کلمات اهل ملل و ادیان بخل میدانند که تمام اراء و عقاید
 ایشان منقوش بر یگانگی خداوند و اینست که نه و اینست که من خلق السموات و الارض لیسوا الله شاهد است برای
 و یگانگی صفتا بلیل عقل و نقل واضح و ثابت است اما نقل قولی تعالی فل هو الله احد و قوله اللهم الله واحد اما دلیل عقل
 بخواه حال گفته میشود اگر عالم امکان را در و خدای واجب الوجود باشد لازم می آید یکی از این دو خدا اراده کند و دیگری نقض
 بخواهد اگر اراده هر دو حاصل شود لازم می آید اجتناب نقضین و اگر اراده هر دو حاصل نشود ارتفاع هر دو نقض لازم
 می آید و اگر هر یکی حاصل شود از دیگری حاصل نشود هیچ یکی از این دو واجب الوجود بر دیگری لازم می آید بدو مرتجع
 تمام آنها با ضرر و باطل است چنانکه مرادش حاصل نشد عاجز است و عجز خدا را نشاید پس واجب الوجود یکی است خود
 و بر همین دیگر میتوان استشهاد کرد و خوشتر است که از کلمات ظاهره است از حضرت جواد علیه السلام در معنی واحد سوال
 کردند فرمود نجا جمع الالسن علیها بالوحدان و ایضا الواحد تعالی الفرد الذی لم یزل وحده و لم یکن معه احد و ایضا الوا
 الحقیقی ما یكون مترا الذات عن التركيب الجاری و الذی منی و کونند واحد و کما اعداد است و جمع ان احدان و وحدان
 بضم هزه است مثل را کب و رکان و صاحب جمع العین و غیران در فرق بین واحد و احد و جبر نوشته اند اول واحد
 منقرض بالذات و احد منفرد بالمعنی است و هم واحد اطلاق بر ذوی العقول و غیره میشود ولی احد بر ذوی العقول فقط
 اطلاق میشود پس واحد عام است و احد خاص و هم واحد اول عدد است ولی احد در اول اعداد نیست و در سوره
 که نه بگوید و آیه مبارکه لو کان فیها الهة الا الله لفسدنا افوی دلیل است اثبات مراد و مدعا به تیسر بیان
 میگویند در جبر این کلمه مبارکه از الله واحد خداوند یگانه است که زبانها و عقولها بر یگانگی و تفرقه معتقدند
 یگانگیست که همیشه بود و کسی از ذوی اشیاء یعنی منشا اشیا نمیشود و ذاتش پیش از ترکیب منی و خارج منی
 و یکی از مخلوقات نیست و تمام موجودات از او است و معنی احد هم واحد است همان معنی سابق که در واحد ذکر شد در
 احد هم ذکر توان کرد و الاحد هو الفرد الذی لم یزل وحده و لم یکن معه احد و در سوره توحید خداوند مجید قل هو الله
 فرد و نه فل هو الله واحد برای آنکه نفی عدد و اثبتت کثرت کرده باشد و مناط همین است علامت میگویند که احد را
 مبارکه نگه است که بدل برای معرفت واقع شده است که اسم مبارک الله باشد نظامی خوش گنت تعالی الله یکی
 مثل مانند که خوانند خداوندان خداوند بری از خویش و از پیوند از کس صفاش فل هو الله احد پس

وحدان و احدان

در معنی واحد
 احد و احدان
 و احدان

روح و حیوان

از آنکه صورت مؤلف نامصور لازم است که از اشکال مختلفه شکل نماید خداوند مصور جمیع موجودات است که هر
 چیز روح و خاصه هیئته مفرده داده است بعضی صورت را نصیص مجسم کرده اند و فی الحقیقت تو قوام از اعراف و وضع
 بالصوره و الخطیط امر آرزو در این مورد همان جمیع است در کتاب اصول کافی است که شخصی خدمت حضرت امام
 محمد باقر عرض کرد که ای خداوند در ذهن چیزی چنان بکنم فرمودی غیر معقول و لا محذور و فایده و فایده و فایده
 نه و خلاف اینست یعنی و لا تدیر که الاوهام و کفیه تدیر که الاوهام و هو خلاف و عاقل و خلاف و عاقل و الاوهام
 بنص و شی غیر معقول و لا محذور و غیر هر آنچه عند الذهن و جوت حق بنص و عقل شود حق بنص و عقل بنص و غیره
 در امور باطله است خداوند را صورت حساب و عقلا بنص و هجوم آخوند فرموده است الباری سید محمد باقر بنص و عقلا بنص و عقلا بنص
 لا صوره لیه العقل فالبرهان حکم بان مندرج سلسله امکان ذات احدیه لا یقبل و لا یمنص و انما العقول مندرج
 بمقول و المنصوره لیس بنص و ایضا اعلام فرموده اند و کما انصوره الفهم الراضح فهو عز و کبریا به فرایح بل
 بنابر مذهب فلاطون و ابنع و بی اگر فانی بوجود انسان عقل شوم و گوئیم عالم عقلی بالکلیه مثال حق است عالم
 طبیعی یا هر آنچه در او است مثال ان دانیم بیان مبسوط مشروحی که ذکر فرموده اند شاید مطابق شود با حدیثی که در
 وحدانیت از آنکه خلق آدم علی صورته و فطره طویله و وجهه فیضه الاحدیثه فی الاوهام و وجهه صورته عالم الملك و الملكوت
 و شایع موافق در معنی اسم مصور گفته است آن اهل بیت بنص و الخیرات احسن بنص و بنص با کمال ترین و خالق
 الباری المصور له الامثال الحسنة قوله و لا عرض یعنی خداوند عرض نیست بلکه عرض محتاج بحمل است پس اگر عقلی و کما
 مکتفایه ساکن است و اگر اختلاف نماید عقلی است این دو صفت صفت حدیثی است قدیم و با وجود این مستلزم خلق
 و حضور موجب اشتغال بجهت و تعطیل و غلو از جنوع دیگر شود غالی الله من ذلك علوا کبریا و عرض بفرمان حضرت
 که در جمیع حلول کند و خود وجود و شخصیت فاش شده باشد و حضرات اهل کلام بدینگونه تعبیر کرده اند اما لا یقوم بنفسه
 و لا یوجد الا فی عمل یقوم به و هو خلاف الجواهر و ذلك نحو الخمر و الصفره پس عرض است در نکهای روح و در سپاه است
 که در جامه حلول کند و خداوند منزه است از این معنی از آنکه قوام و قیامش بوجود غیر باشد و این فقره مستلزم اد
 و احتیاج است و ساطع من توان فقر و احتیاج مستغنی است این عقیده فاسده مستلزم حلول است چنانکه طولیته فانی اند
 زیرا که حلول عبارتست از قیام موجود بوجود دیگر بر سبیل نیابت همین معنی عرض است که ذکر شد و معنی دیگر حلول
 که جام ارواح است باجسام جائز نیست پس اگر حلول بکنند لازم است که در تحقق و ظهور محتاج باشد آن چیز و مظهر و
 محاط و محتاج بظرف شود و ظرف محاط او مظهر و مظهر محاط محتاج جسم است و خداوند از جهت عری و بی است قولی که
 یعنی خداوند جوهر نیست و حضرت امام فرمود و بجهت الجواهر عرفان لا جوهریه و قال صاحب المواقف انما یسجد جوهر الاوهام
 اما الجواهر عند التکلیف فلا تخرق فدا بطلانها و اما عینا حکم فلانها اذا وجد کاشا فی الموضوع و ذلك انما بنص و عقلا بنص
 غیر ما بنص و عقلا بنص اما العرش فلا جناحه العقل و اهل الفقه میگویند جوهر انشی جلیبه الخلقون علیها
 و از این جهت بعضی از جوهر را داده کرده اند غیره لا یخرق طرد در اهل حکم جوهر مظهر است بیخشم هیو و صورت و جسم

روح و حیوان

روح و حیوان

شرح عرض بن حضرت عبد العظیم

وگفته اند اگر جوهر محل واقع شود حیوان است اگر حال واقع شود صورت است و اگر یک با حال و عقل باشد جسم است و اگر مرکب
 یک باشد آن مفاد است اگر جوهر تعلق بدکبره از خود بدین نفس است اگر تعلق وی از روی تلبه باشد عقل است جوهر
 شیء حقیقتش را گویند و صاحب جمیع البصر از بعضی محققین ذکر فرموده است اما آنکه در این بذات حق میدهند سرقتیم
 اول ممنوع است که دلالت بر جابنت و میسند دوم اما نیست که از شرح رسیده است در کتاب خدا نوشته شده است
 آن مجوز است سوم عقلا جانر است ولی از شرح وارد نشده مثل جوهر که یک معنی و اینست ایم بذات و غیر معتقد البصر
 قول بل موجبیم الاجسام و مصو الصور و خالق الراض و الجواهر و رب کل شیء و فالک و جاعله و محدثه
 نهادن آنکه صفات ماکانه از خداوند سلب فرموده است و صورت جوهر و عرض آنکه عرض کرده هر چیزی
 محسوس مرصونی را مصور و هر جوهر در عرض را خالق و هر چیزی را مرتبه لازم است که هر یک را محسوس و محسوس را
 و نگاهداری از وی کند و جعل و احداث هم بعهده کفایت او باشد و این وجوه است که محسوس الاجسام و مصو الصور
 در کتاب باب مالک الملوك است بدان در این صفات شریفه کلمات لطیفه حضرت عبد العظیم الطهار عقیدت حق
 کرده افساس از کتاب سنه و اخبار و غیره و الفاظ لیسبک از اهل علم السلام بوجای حضرت صادق فرموده ان الجسم
 محدود و الصورة محک و ذره مناهیه فاذا الحمل الحاصل الزیاده و النقصان کار مخلوقه و لا جسم لا صوره و هو جسم
 الاجسام و مصو الصور و لم یختر اوله و لم یشاء و لم یترک و لم یفیک فی لوانه کان کان بقولون لکن بین الخالق و المخلوق فرق
 و لا بین النفسی و النفس فرقا و لا بین من جتمه و صورته و انشاءه اذ کان لا یسببه شیء و لا یسببه هو شیئا و در این اوردن
 این تفصیل مقتضی نیست و در الحدیث باقی کل جسم معنیک بعین الالخالق الراضی فانه جسم الاجسام و هو لیس جسم و لا
 صوره لم یختر اوله و لم یشاء و لم یترک و لم یفیک فی لوانه یعنی نوع هر جسمی بعد از بیاید اجناس بخود دارد مگر خداوند
 که جسم نیست و خالق مخلوقات و راضی برایش است و هر جسمی را جسم و هر صورت را مصور و ذاتش نیز برایش و مناهیه نیست
 از برای حقیقتش و زیاده و نقصان هم بساحت کبریا می خورای ندارد و میگویند خدا جسم نیست یعنی جمیع اشیاء جمیع لطیف
 و نه کشف نه مجرد و البته دانسته اند که خداوند داد و قسم صفات است قسم اول صفات ثبوتیه مثل علم و بصیرت و قدرت و
 سلطنت است مثلا اینکه لیس جسم لا جوهر و لا عرض و لا صوره و بدان تفکر در صفات الهیه مانند تفکر در ذات حق است آنکه
 بریند قرش و سرگردانی چاره نیست پس بطریق ايجاز و اجمال همانست که حضرت عبد العظیم عرض کرده است اما در این عرض
 بهر آنست همان علم و نگاهدارم و خوانندگان را بیشتر از این زحمت ندادم و استدراک مضامین آنرا طاهرین را با اهل علم
 و فضل و العظام که از داعی ابرارند و باخبار اهل بیت عصمت طهارت و تجربت استنباس ایشان بیشتر جز آنکه در ذیل این
 عنوانکه عرض نوحید است کمال عجز و ناتوانی این اشعار بنویسد و عذر نخواهد چاره نیست و الله لا موسی و لا هنی
 السبع و لا یجد علیها و لا جبریل هو الی عمل القدر یصدق کلا و لا النفس البسطة لا و لا العقل المجد من کثیر ذلک
 غیر آنکه اوصدای الذات سهد و جد و اضافات سلبا و الحقیقه لیس یوجد و ذلک وجودا و اجبا یعنی الزمان
 و لیس یفقد ناه الا نام بیکر مطلقا صلیح القوم هر یک و محیی من الشکر الکشف عر العرقان مفر و فلیحنا

در بیان صفات حق تعالی

در بیان صفات حق تعالی

در بیان صفات حق تعالی

روح و ریحنا

الحکام عن حرم که الاملاک تعد من ات بارسطو ومن اقلط فیلک ایماک ومن ازیسنا حین فر ربنا بانه وشد
 ما انتم الا الفرائض ذای الیتریح وقد توقد فلما امرت نفسک لوامتک شد الا کید بدان که این آیات فصیح
 در این مورد برای هوشمندان بجهت اجمالی که در هر پیرامین فوجی منصف کردیدم واکادمان این عنوان از این
 بیانات و جزو بلندتر بوده است و زبان دلی هم در از ترا ما چه مشوان که تا از مجموعی مطلق غیر محسوس که معقول
 و منقول و منقول نیست و منقول است که بوی که لایستگند و نه مثل که از او بوی پریم و نه منصف که از ضد که اول
 شناسیم پس عرض میکنم شرح اینجمله برای بوالعوس موج این دریا هم خوشتر و پس بوالعجب در بابی
 ساحلگر کشتی و ملاحظه مشکلگر قطره ها از خون بالند رو صد مشتکاد می خوارند و بوی مردان
 راه با آله و کوبند ما عرفناک حق معرفتک اللهم و قد کذا لطلب اعین الجملة و المذهب کربت الامان و انقطع الرجاء
 الا منک حمله لا شریک لک و قال الصادق تکلوا فی خلق الله ولا تکلوا فی الله فان الی تکتل السهمی فاذ اشقی الکلام
 الی الله فاصیکوا اعادنا الله من الفکر ذایه و الی الله صفا فی الله لا اصفاک الا بما وصفک بنفسک و لا اشبهک
 لخلقک انت اهل کل شیء فکما یصلی من القوم الظالمین چه قدر این پیشه منظر و حد ما در فحوش میاید بخون منک
 جفی و ما عینک لا یجبروا فاستسمع الابصار و الارکان و القلب یعنی چرا بیکه خداوند سبحان را جلای

موجودات اینم اعتقاد ندانیم و غیر آنکه خود را مانند خفاش مندابم عقیده بهر از ان پنداریم تا بجای رسید
 دلش من که بداند اسم که دانم پس بر من و تم دلی بر سنگه بنوت و امامت است عرض در بیوت و امامت
 و اوله علیه السلام و ان هذا عهدا و رسوله و حاتم البیهق لایق بعد الی یوم الفیما جوی حضرت عبدا العظیم ابتدا شد
 کن رکن ایمان را با افراد نوحید و نفی لناد و اصناد فرمود بکلمات عهد و جزو مسطوره انگاه در دیوان بانفان
 دیگر پرداخته افراد بنوت حضرت ختمی مایه را لازم و فهم داشت و عرض کرد که عهد من آنست که محمد بن عبدالله
 بنا خداست از جانب حق بر خلق پیغمبر است بنوت بوی تمام شد که ناز و زینا عهد است و پیغامی خواهد آمد پس در این مقام
 بر من مظهر و نبوت در اثبات خاصه که عامه مرد ما را الفرض و نوحی است شرح لازم نهش و بعد از اینکه ثابت شد برای اوصاف و موجد و نور
 است که متصف بصفات جلاله است و یکی از ان صفات خداست عدم جو که کل انوار کبریا باشد از وی نیاید
 شود و غیره و عهد در ایجاد هم برای اشباع خود بود تا اینکه احسان بناد و الامام سائرین است پس فایده اینجا
 راجع به حال بنده کافست و بان هم رساند بنده کار از اینها بدی و جنایت هرگز و روی چستن از عفوایات و نجات نامه و ابیه
 من نکردهم خلق تا سوگند کنم الخ پس راه و موبدان مقام را بیکه کامله و صلیه شامله ایشان تکالیف خاصه اند که مردم عمل
 به او و نداد او را و می خواهم فیلا او را و مضمون لطیف همین است که حضرت لطیف خیرا در محال کمالی که خداوند بر مکلفین فرمود
 است که دوامی موصلا بعبادت اخر و پیرانند چه منم باید تحصیل کرد که فی الواقع رضا خداوند در آن یوم باشد و در اینها
 موجب عطف و شفاوت ابدی نشود و با وجود ان کار اینجی و قسم خارج نیست تا آنست که خداوند خود بر مکلفین جلوه میفرماید
 و بدن واسطه رابطه احکام و فرائض تکلیفی بل میسازد و راه و موصوفه و موصوفه را با آنکه کسی را از سلسله مخلوقات

شرح
 در بیوت و امامت
 صلوات علی عاتق
 و مرغب

در این احکام
 که خارج نیست

شرح عقوبت حضرت عبدالعظیم

بروینگزاند و بنویسد و عیاض نظر تو بفرمایند ما هم اول با اتفاق اولیاء مناصب میل حال و منع است از آنکه جویند
 حق و ذات متر است اجل است از این خیال که بعد از شتاسای صفات طمنا و افعال حضرت از مرتبه قدم نزل کردم کسوه
 حدیث بر حق پویشاند و یکی از آحاد مخلوقین بشمار آید بلکه عجز بر و لازم آید اگر نتواند کسی را برای ارشاد جاد و تجمل
 نفوس فرستد پس حکومت عقل و نقل کسی را باید بر آنکه اندک ذو جنین باشد یعنی جنبه عجز و ملکوتی داشته باشد
 بخشد و بشری اینجمنی استفاضه کند و از جهتی فاضله نماید از رضا و سخط حق که اینجمله آگاه باشد و حقوقی موظف حق با
 بطریق کمال اختیار در مان کند و لابد است که چنین کسی بجز جنبه ملکوتی که دارد لسان صدف و قولش حق بوده باشد بلکه
 اعضا و جوارحش مشوعب مستغرق در احکام الهیه شود و اگر اینقسم نباشد ان شریکه که از ارسال وقت و خولسته اند
 مرفوع میشود و لهذا از بد و ایجاد عالم خداوند عطف و توفیق بنیاد و سلو و حج چند فرستاد و بمقتضای عهد و پیمان
 بانبا، اتومان تا آنکه بیاتند مکلفند و فایده و ثمره هم بر تکلیفات ایشان مترتب است و آن فایده راجع به امانت است
 و سبب برضا حق و دست از سخط حق از برای حفظ نظام و دماء نفوس اموال بندگان که هر چه در حق و ظلم یکدیگر
 رواندارند و این فایده ثانیه راجع به طلب اقل است از آنکه نظم امور مفرج بر تکلیف است و آداء تکلیف و جبر و توفیق
 و رضا حضرت واجب الوجود است همان موجب استغفار از اعمالناست پس مکتوب هر عباد قابل برای تلقی احکام از
 ملک علام نبوده اند و شاید بطبیع و بلاغ او امر الهیه برانام نداشته اند مگر آنکسان را که خداوند خواست و اینجمن
 و محل اصطفی ایشان پوشانید و ان شخص شریفی است که وجودش در شرف و مقام و فوهم بقیام و دوام معاین خلابی
 بنی بر نفسی او است بسیار قدیر از آنچون ملک بالطبع است لابد است در بقیام خود مشارکت کند و مطونت علی بنی
 و ملایس مسکن خود از آنکه خود انسان با اقتدار تمام از او تواند بدون اعانت غیر انجام دهد پس در این معام و مشارکت
 که بر این چنین است سه خاصه و ثانوی مکتوبه میخورد که در این قانون مکتوبه و موسیقی مکتوبه لازم دارد که آلاء و
 باشد و غرض هم نباشد باشد لا تضلیل و تقویه اگر مرایشان از آراء خودشان گذارد البتة طری جلیع و دفع ضرر
 ظلمها کند آنچه مفصو کلی و طرد و ایجاد بوده است طر و عاطل شود و مرایشان از این بیانات و جزو استاده باخبار
 حقیقه که مستفاد از آثار آنها اظهار است و ایات بیون مطلقه تر بطرفه تقوی بهر در کمال سهولت کلام در این
 توفیق خاصه است که وعده کرده ام بحال آنکه از ثبوت نبوت و انبیا و نبوت ایشان بپیدا است که با در مکه محرمه چیزی شنید
 پیدا شد بانند و هویت نبوت خود بانند و بر طبق دعوی خود آباء بر طاقیت اقامه کرد بانه و اگر چیزی با هم روی جان تا
 آورد چه غم نبوده است فی ان تمهید این مقدمه عرض میکنم که عید ششده است عشره و اتمه هر جوسه عید است
 عید بن عبد الله بن عبد المطلب علیهم السلام بعد از مفی پنجاه و نینروز از عام الفیل در روز ششم ریح الاول
 در محل معروف باریان المولد در مکه معظمه که ام الفری است الفتنه ثبت و ثبت صبح منولد کرد بد کما قبل
 قولی البی عام الفیل یکروز و کرم الجبل و بعد از آنضا چهل سال از سن بنا رکش هم دعوی بیا نکرد و در آنجا
 بنی بود و ما نوبت داشت که بشور مردمان بیاید و شریه الهیه بیاورد و در این مدت چهل سال هم در کف نشا

شرح عقوبت حضرت عبدالعظیم
 در این کتاب
 در بیان عقوبت
 حضرت عبدالعظیم
 علیه السلام
 در این کتاب
 در بیان عقوبت
 حضرت عبدالعظیم
 علیه السلام

روح و حجاب

۱۵۹

حق بود و افاضات عجیبه بر قلبش نشانی شد پس نه در وجودش در مکه محضر بلا کلام و پدر و مادرش هم معلوم
 و معین و نادیدنی بودش هم واضح و مبرهن است که اشکالی در آن نمیرد کلام در این است که آن بزرگوار با آن اوصاف خاصه
 رسالت کرد پانزده انصافی تمام ملا و مذاهب و عصبه عامه خاصه است بعد از انقضای چهل سال از عمر مبارکش مدعی رسالت
 مظهر شریعتی که بعد از این دعوی هم اثباتش منوط به فهم نوانراست یعنی بنوانر محقق و معلوم شده است که آنجا چنین ادعا
 فرموده و این شریعتی است که از آن بزرگوار احداث کرد نه عمر و پند و در هیچ وقتی از او فاشان مله و شریعتی
 هر چه مبطر و آرا و است و معنی و اثر را نوشته اند علماء اعلام خبر جامعه بفسد بنفسی القطع بصدیقه یعنی جامع خیر است
 که از آن خیر بودن قطع براسنی و شوری و سابع عالی الله من یستکی در صدان نباشد و مرجوم میرزا فرموده است آن خبر
 بوین و اطمینان علی الکذبان عاده یعنی جامع خیر است که عادت کاذب بود و با شد و مرجوم است عبد الله شارح
 هندیه در معرفت نوانر نقل کرده است و فی الاصل طریقه عن خبر انوار بلغوا فی الکثرة الی حيث حصل العلم بقولهم مثل آنکه هند
 و چین را بعضی ندیده اند مع هذا طبع دارند که دوشهری و جو استیبا آنکه از نوانر قطع حاصل شده که قوم شو و عادی بود
 و هلاک شده اند با آنکه عالم در جو و انوشیروان در عدد آورده و رسم در شجاعت و سبحان در مضاحبه نوانر مفلوح به است و
 تشکیل در آن نیست و همچنین میگوینم بنوانر ثابت شده است که جناب خنی ماب علی الله علیه و اله در مکه زادها الله تعالی و
 بنویسند و مرجوم میرزا فرموده و اگر هر دو نصارت گویند جناب شو و حضرت علی علیهما السلام بنوانر قطعی دانسته ایم که آمده اند
 شریعتی که با آورده اند و همچنین بنوانر است که بعد از ایشان پیغمبری بنامد پس این نوانر حجه است مفید علم پس در میان
 باطل و عاقل است جواب است که محقق سخن نوانر شرط است بقیاس و ربط بقیاسه که بعد از طیفه سابقه می آیند
 خیر پیدا می کنند و اکثریت جماعت کفر نباشند بلکه مستور باید باشند این فقره محقق است که نخبه انصر جمیع بود
 مناصلا کرد و کشت و حد بنوانر منافی کشت و نصرت هم در اول عمل بعد نوانری که مفید علم باشد نبوده پس ما
 علم شایسته طبعان از این سلسله ندایم پس اتفاقا ایشان حجه نیست و مرجوم میرزا را زدود خاصه است طالب علم باید
 خلاصه آنچه قطعی است وجود مبارک حضرت رسالت در زمان معلوم ماضی ظاهر کرد بدو و همچنین مفلوح به است نوانر
 ادله دیگر که مدعی هم نبوت شد حال باید دانست که آیا بر طبق دعوی خود دلیل و معجزه مثل سایرین از انبیا آورده
 آنچه حضرت شیعه عالم نوشتند معجزات ظاهره از آن بزرگوار افزون از هزار است و خلاف در ظهور معجزات
 اکنون متاسفانه جمله معنی معجزه هم ذکر شود تا مطلوب درست است پس آنکه قال صاحب المعجم الامم الخاری
 للعاده المطابق للدعوی الفرقین الخیری یعنی معجزه است که برخلاف عادت از ذی المعجزه ظاهر شود و مطابق دعوی باشد
 و نزدیک باشد به عارضه صاحب مقاصد گفته است المعجزه بحسب الاصطلاح عندنا حیث ان عینا قصدنا اظهارها
 از دعوی آنکه رسول الله از این بیان معلوم میشود که اظهار معجزه برای صدق دعوی صاحب معجزه است که پیغمبر باشد
 شارح کتاب مذکور گفته است المعجزه صو خلق العجیز فهم و از برای معجزه شرایطی است اول آنست که در زمان آن
 پیغمبری بکر مثل وی نوانر آن معجزه را بیاورد و از آنکه معجزه مشق از عجز است و هم در همان باب از آن عاجز بود

بنوانر است
 جامع خیر است
 بنوانر است
 جامع خیر است

و شریک آن
 معجزه است
 خاری علی صاحب

در شرح معجزات حضرت عبدالعظیم

مغز
از کتب
معتبره
در حدیث
و تفسیر
و فقه
و کلام
و اخلاق
و تاریخ
و جغرافیه
و طب
و نجوم
و کونیه
و غیره
مجموعه
است

باشند و متعدد شوند از معارضه کردن آن دو م باید معجز از دست شخص ظاهر شود تا دلالت بر صد دعوی کند
و بعضی از عامه مختری که بجارانت و معارضه و معارضه است شرط نمیدانند همین قدر معجزه بخوامش قوی ظاهر شد
نازل متره مختری دانسته اند سوّم معجزه مطابق ادعاء او باشد مثلاً بگوید معجزه من مرده زنده کردنت بعد عارف حادث
دیگر ظاهر بود مثل آنکه گوهری را منقوش نمود کشف آنکه دلالت بر صد دعوی می نمکند از آنکه خداوند تصدیق و تکریم کرده
چهارم آنکه ظاهر نمود تصدیق و کند مثل آنکه سوّم تا تکلم کند با وی و نکند بی نغاید او را در دفاعی که میکند بی
اصحاب منکوره و منکوبه اگر چه مدعی شود که من احیاء می کنم مرده را زنده کرد و لیکن انمرده نکند بی کرد قول از قول
حق آنست که باز معجزه است از آنکه معجزه وی همان زنده کردنست تصدیق و نکند بی امر خارج است و غیرین بین تکلم سوّم بار
و احیاء است که مکذّب نفس خاکی است در این مورد احیاء می کند بیست و دو وقت نکند بی کلام مختص است و جماعتی
فرق نگذارند ما بدلی الحالی خاکی حادث که از پدر شو یا بنی ظاهر میشود یا بد صدف باشد و مکذّب بی معجزه قبل از
دعوی می باشد از آنکه تصدیق و ادعاء معقول نیست مثلاً اگر بگوید که معجزه من آن بود که چند روز قبل ظاهر شد دلیل
بر صد دعوی نمکند باید مانند آن بی آورد هر چه معجزه بعد از دعوی اگر عاجز شد کاذب است و صاحب و اخص کشف است
پنجم از حضرت عیسی که هواره و میو دادن از رخ خشک ظاهر شد و همچنین شوق بطین حضرت رسول و شست و شو
دادن دل مبارکش و سایر انداختن ابر و معجزات دیگر اما قبل از دعوی بود جواب گفته است که آنها که امانت خاصه بود
که مقدمه نبوت بوده است و جواب از آن توان گفت که حضرت روح الله در طفولت نبی بوده و جلالی نبی شاهد است
بر مقصود پس برای منکرین نبوت آن بزرگوار قوی دل است تکلم کردن در کا هواره و کوچک و این هم از فضل انبیا
عیسوی بوده و همچنین فقر و فقره از حضرت رسول که گفت یا آدم بین الماء و الطین دلیل است با مراد آیه شریفه
دیگر آنست که تکلم آن بزرگوار معجزه و عرف عادت برای حضرت مریم بوده ناشکیب خاطر وی شود از اندوهی که داشت برای
رفع ملامت بان مردمان که اگر بر قسم نبود خوف تلف بر فرزند مریم حال باید دانست که معجزه از فضل است اما از خدا
باز رسوالات و خوانست که خلوات معجزه را بقیده کامله که دارد بدست هر که میخواهد ظاهر میکند و از آیه
مردمان میفرستند تا ایشانرا از آن معجزه جانت دهند از هلاکت در آیه اعلم چیست نبی است پس اعطا این صفت بدان شخص
مخصوص و هبیبی است که موجب است از آن شخص میشود و آن معجزه است که از قوه استعداد و کمال فریبکه یا نوار فد است الهیه
و کسانیکه معجزه را از فعل نبی دانستند گویند بواسطه صفا بلکه در جوهر و اصل فطره او است و جماعتی که از قطع علائق
است نصفه باطن نموده است نفس نفیس وی از شواغل بدیست و معجزه منصرف کرده است و سخت با سنگه عوار ملکوتیه
بمیرسانند است هر چه از مضیبات خبر میدهد بواسطه انفاش ضو و کلبه و غیره ملکوتیه است در مغز و حشر منور
و هر آنچه از شکافش کوه و دریا فرضا میکند برای قوه است که در جوهر او پیدا شده چنانکه نفس منرفه در اجزاء بدن
در مواد عناصر منصرف میشود و حال محقق نباشد هر کس که معتقد است بوجود مانع قادر عالم حکمی که در دنیا
و ارسال رسول از کمال معلقت فرط است و معجزه و آیه ظاهر و خاکی عادات هم از فضل و صنع او است که برای الزام

لقد قسّی دلیل را
حقیقت آنان میبود

و ما ازین
مجموعه
معتبره
در حدیث
و تفسیر
و فقه
و کلام
و اخلاق
و تاریخ
و جغرافیه
و طب
و نجوم
و کونیه
و غیره
مجموعه
است

روح و کتب

اعراض

و اتقان در زبان ظاهر کرد تا الفاء حجه از هر چه نموده باشد و بر خدا عتی نکند پس هر که قلیل بنشیند که معجزات
 سا طبعه از وی بر ذوق ظهور کند یعنی معجزه و افضله الهیه از دست کاذب ظاهر نشود بلکه عقلاً ممنوع است اگر چه
 در نزد اشاعره ممکن است معجزه که میگویند ایجاد معجزه در دست روح و عقول مقدور خداست بجهت آنکه قدرت حق
 عام است و لیکن وقوعش از دو حکمت منع است بعضی گفته اند که خلق معجزه بدست کاذب غیر مقدور است نفیست از
 آنکه معجزه باید دلیل صدق باشد که کذب و کفر قطعاً نیست که تخلف از ان بردان نیست و الا کاذب صادق میشود اما در
 اما بینه محال است که معجزه از دست شخص کاذب ظاهر شود از آنکه منافق باحکمه و معاوضه با مصیحه است پس احتمال میرود
 که با این عظیم احتمال کذب دادن اگر چه معجزه از ایشان ظاهر شده باشد و اگر بفرمودی از افراد اینها این خواهد
 هر چند در جمیع ایشان بر دین میگویم صدق معجزات باقی باقی مثال برین پیشو که اگر مردی در حضور سلطانی
 مدعی شود چیزی از ارکان و اعیان و در حال دولتش که من و پدر این پادشاه هستم دلیل بر صدق قول من اینست که من
 بی سلطان میگویم برخلاف عادت بر خیزد و بجای که هرگز نشنیده است بنشیند بعد از اشاره از در سلطان امثال کند علی
 سلطان همان صدق است و غیره حالتی و صدق قول و ذی الوالیته از برای مردم ماعلم ضرورت عادی حاصل میشود این
 مزایین هم بطریق امر در میان معجزات با امرنا و بخند و این مثل را که بفرمودم برای نفیهم مراد بوده است از اینجهت که بدان
 برای تصدیق قول اینها اینگونه معجزه را خداوند جاری نموده پس معلوم میشود خداوند از ایشان راضی است
 باین و از ایشان هر چه بخواهند برخلاف عادت جاری میکند و اگر برای کاذب برای کاذب سنی ظاهر نماید باینجهت که باین
 بنوعی ظاهر است لازم و ای دیگر حکم عمل منع عمل از نشو و نجوای هر حکم بصیرت با جا نرینست اگر کسی بینه شبیه عمل یعنی
 معجزه ظاهر ساخت و امر غیر بخواهد نمود دعوی بر مردمان ظاهر سازد تا مردمان گمراه نشوند و اطوار و کردار
 خیر بکنش میدهد و از خداوند هم توفیق نیاید اگر چه با عقاب و در سالن نماید مانند سحر و کما شاز آنکه علماء اعلام
 حکما ذوی الاحرام گویند بکفر تبیین معجزه و سحر است که نبی قوه نقیض خویش که مرتبط با قدرت است بکوی جو امکان
 و اما فرمان بر او و سحر و جادو و لاشه و او ان یعنی اگر خواهد مو را باین اشاره ابر میکند و ابر بارنده میباشد
 مردمان و زندان را برده و مریض را شفا و شنیده را صبر است که سینه را سپر نماید مانند طاعتی که ملک بدینتر نفس را
 از این جهات صاحب فاضل این را در علم نبی ذکر کرده است الثاني ان بظهور هذه الاعمال المخارفة للعادة لكونه
 قیوداً للعامة مطابقة لمفادها لیس قریباً انشاء بکبر لیس بعد میگوید فان القوم لا یسألون بنبوءتها و ثبوتها فی الوالی
 البتة كما شاهدت من الاجرام و الامیر بعد میگوید لا یعدان قومی نفس النبوة حجتاً یاراد فی الارض بلح و زلال
 و عرفی و عرفی و هلاک اشخاص الیتم و ابان فاستد ان ما قال اما سحر هر چه میکند در معجزه زوال و اشغال است
 و متوسل است بوقوع الانطوائن میشود مثل سحر زمان موسی و آنچه از زبان و اعضا کردند او و در کتب تواج
 و سحر است بخلاف سحر که مالا و جوله است سلسله سحر که بعضی باطن اندر مؤلفان کثیره عامه گفته است
 و عیان عارف بصیر با عقل خوشی است که روح القدس مانند انراست و نفوس است مانند کبریا سحر و جادو و سحر

انما صدق و انکار
 در معجزه از زبان
 صوفی

خداوند سبحان

سحر و جادو و سحر
 و سحر و جادو و سحر
 و سحر و جادو و سحر

در شرح عرض حضرت عبدالعظیم

۱۶۲

صورت ایشان از آن احداث میشود البته بنابرین و مناسب من چنانکه بنده و الماده هست بزودی ایشان را بر این نحو می کند
 و هر چه از ایشان دورتر است که قبول اثر از وی نباید ناد و در حقیقت هر سده که مثلاً از ایشان مناسب بر داشته میشود و بنا
 کتب حاصل میگردد و اگر حواریین حضرت عیسی دارند که امانت بوده اند با اولیا و اعیان ائمه هدی برای مجاورت و برودت
 عیسوی و بعد از علیها السلام بود و بقدر صفات آن جوهر خانی خوششان ^{بیشتر} خاصیت پیدا کرده اند ملکات عباد و افعال ایشان
 از ایشان مانند نفوس قدسیه است و بسیار ظاهر آشکار کردید و نظر این بیان بجهت در اطاعت ^{خوب} میل حدیثی است که گفته اند
 کویا ایشان را با من بوفتم من و ولیکن بوفتم منم ذللتها باشد ز یکدیگر جدا فعلها فیله است طحا محدودا چونکه در
 در اطاعت و توحی ایشان هم پیدا فرود خفی ولیکن مابین حقیقتها من با ایشان معلوم است صاحب مفاصل گفته است
 و بشا همدان من اهل الرضا و الاخلاص یعنی مثل میخراشید الانبیا پس هر آنکه از ساخت قدس غیب العزوبه از حضرت تقدس
 روح القدس و در همه جو است منشأ آثار و مظهر انوار حق میشود و در عنوان این آیه که است ^{مستقیم} طوبی بفقهم و یا اقم
 اصبر لا یصرون بها و کم اذان لا یسمعونها اولئک کالانعام بل هم اضل خلاصه نامه این گفتگو بسیار طول است عرض اصلا
 اخبر بنحو احوال و اعجاز ثبوت نبوت حضرت زین العابدین بود خاصه نه بطریق عموم اطلاق از آنکه بر این فاطمه اساطین و
 اساطین حکماء در این خصوص نام کرده اند و در نبوت خاصه شرح فصول از ایشان در کتب کثیره منضبط است بر اهل
 بضاعت جز جفا از معرفه و دانش اندیش خود امثال حضور موقوف الترد و خواستگان میباشد و استند عاقل و تعقل در آن
 میباشد بدانکه نبی بر وزن فصل معنی فاعل از یعنی منجی و مجرب و اشفاق و ای از بنا و معنی فارسی رسول که پیغمبر است
 نزدیک با معنی انبیا و انبیا را است حضرت احدی فرموده است یا ایها النبی انزلناک شاهدا و نبی و نبی یعنی نبی
 و بد رسیده ما فرستادیم نور برای گواه و بشارت و اظفار و زبویه و بنا و که مکان مرتفع از زمین است و از
 و این معنی هم منافی و مفصو نیست آنکه نبی بر زمان خود از ما سوا الله تعالی و مراتب درجات نبوتی که منضم
 چهار قسم است از حدیث اصول کافی باید یافت که طبقه چهارم دارند در مرتبه منقل و شریفه خاصه است از علاقه
 وی آنست که تابع بن پیغمبر بیکر نیست مثل پیغمبر انبیا اولوالعزم یعنی نوح ابراهیم موسی عیسی و خاتم انبیا علیهم السلام
 پس بعینه حضرت امامیه افضل از مردمان پیغمبر است و افضل پیغمبران اولوالعزم و افضل اولوالعزم حضرت سید
 که بر هدی صحیح اورد امام مرتب و کالات صوتیه و معنویه تمام انبیا و مرسلین و غیر هم بوده و عبودیه حقیقه که آن
 کلی و احتیاج تمام است و شرف صفات و اقدم کالات نبوا شرف از وی کامل ظاهر شد بصیبه که فاطمه بکنه بقعه است
 از آن شرافت جلوه و مظهر که اسم رحمان در نهایت عز بودند و عجب داشتند و احادیثی از آن صاحب پیره و رساله کلمه
 در شکفت بودند چنانکه در معنی خاتم النبیین انشاء الله ذکر میشود خلاصه آنکه در این حالت که داعی امام میباشد
 برای منکر مخالف و خصم غیر موافق بشرط انصاف دادن و از اعلا ساق مجاوز نمودن و در شرف و کبریا در آن
 بقر معلوم است چنانچه امامیه منشرع بشریف و منتهی بلین هستیم که میگویم تمام از خداست بوسیله علی
 بماها رسیده است منشأ این شریفیم از کتابت موسی بر آن که بعینه ماها نبوسد روح لایق میرسد از آن

طرح
 در بیان این حدیث که در این کتاب
 در بیان این حدیث که در این کتاب
 در بیان این حدیث که در این کتاب

تألیف
 در بیان این حدیث که در این کتاب
 در بیان این حدیث که در این کتاب

تألیف
 در بیان این حدیث که در این کتاب
 در بیان این حدیث که در این کتاب

تألیف
 در بیان این حدیث که در این کتاب
 در بیان این حدیث که در این کتاب

شرح و حکایت

نازل نمود و معنی شریعت هم وضع الهی است که برای رفع فساد و اصلاح حال عباد و طلب نفع و دفع ضرر فرستاده است که خوا
 آن برای علم بینندگان در مینو و آخرت هر چه از نفع عقیبات است و از تعلیم شرعیات بیارزه از برای این عبادان و موقوفه آنها
 از نظر پیغمبر است که در قرآن مجید یافته است که من حیث المجموع از خداوندند هر آنست که ما نطق عز الهوی از هوا و آرزوی
 پس میگوئیم بیوایا ما مشا معتمد نبوت حضرت ابراهیم هستند که قبل از حضرت موسی بود پانزده و شریعت و کتابی هم داشت
 پانزده و بیست و نه نبوت حضرت خلیل معتمدانند بعد بنصارت میگوئیم ایا شما معتمدین و حضرت موسی هستند که صاحب
 و شریعت بود البته نصارت هم در این عصر از عیان میمانند و کمان میبندند آنکه میگوئیم در هر عصر و زمان پیغمبری بعد
 پیغمبر میگویند و معتمدانند که مصلحت کلیت اندک و انظراس شریعت سابقه را در پیش ما دامیکه تکلیف باوقا
 بحکومت عقل بعثت و رسول لازم است تا اثرات تکلیف از عبادت رفع نشود پس در زمان نبی اسرائیل بخلاف در تکالیف
 بندهکان پیدا شد که حضرت موسی را آنچه شد یعنی فرعون که ملقب با بوس بود ظاهر شد و مردم را عبادت خود
 خواند و شریعت خلیل را مندرس کرد بد و مردم بچاه غمناک ضلالت افتادند و بالبره رسولشان از خدا برکشند و
 جنود شیطانی و شویلات نفسا کمال قوت و قدرت یافتند پس محمد پدید آمدن مبین حق بواسطه ظهور وجود موسی با پند
 پینا کرد بد و هم چنین در زمان حضرت عیسی مردمان بالبره از شریعت حقه موسی فراموش کردند و فتنه خبیالتصر
 ایشانرا از توجه بخدا منصرف کرد پس در هول و خفتن طایفه نوح اسرائیل بلغز اکوت و طبغات سابقین از اولیا نبی
 هم در معرض هلاک افتادند اخلاف ایشان بخلاف سلف سیرت و طریقه سبطت خوانند پیش نهاد خود کردند پس
 سکه کامله حضرت عیسی روح الله ما شد موسی هر آن از ابتدا و تولد ایشان بچهارت و بیست و نه با هرات ظاهر فرمود برای آنکه
 شد که مردم از این آثار غریبه اطوار عجیب الهی خود گفتند که زمان بعثت و تبلیغ احکام دیگر ایشان را محل انکار بنا
 نوتوی از این کرامات مشهوره بر تمام عالمان برسد تا زمان ابلاغ اعداء جهل نکنند و نگویند ما مطلع شدیم و این
 را غیب و کلبه واضح است که اگر از کوی عجمی و خار و عادی و بلدی ظاهر شود بقا سله اندک بر تمام مالک و اهل آنها میرسد
 پس با عنفا د امامت از زمان تولد حضرت رسول تا زمان رسالتش چه قدر معجزات ساطعه ظاهر شد و همچنین
 از حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی خلاصه بعد از مضمی ششصد سال از عروج و صعود حضرت عیسی بحال
 اعلی در مکه معظمه نبی که مدفن مبعوث شد برای آنکه تمام شرایع یهود و نصاری و مجوس در معرض انجام و انظراس بود
 بلکه بر حسب واقع غالباً سراسر و بی پریش بودند خصوص در مکه و اطراف آن مثل زمان بعثت حضرت خلیل که بیست و
 نه مان آن بزرگوار است پس اهل آن زمان اجناسی پیش از آنکه بگویند که زمان فرزند رسول و فرقی سبیل و اخلاف علی
 دول و آثار ضلال مشتعل بود و مردمان با طوره مشتعل شغل آرای عبادت و ثواب و کار عجم تعظیم بزرگان محمی از آن
 ضرب بلا و عمل ناجیک تعذیب عباد و باب منوع عبادت بقر و عادت سار پیشش صنوبر و موجود شجر و سنت اگر تعظیم
 هم بود در مجود و نصاری چاری و سایر فرق در بوادی ضلال و جهول و ام دوا و پرخال چران و سرکران پیر

شرح و حکایت
 در بیان
 معجزات
 حضرت
 موسی
 علیه
 السلام
 در
 زمان
 نبوت
 او
 در
 مکه
 و
 اطراف
 آن
 در
 زمان
 بعثت
 او
 در
 مکه
 و
 اطراف
 آن
 در
 زمان
 بعثت
 او
 در
 مکه
 و
 اطراف
 آن

در شرح عرض حضرت عبدالعظیم

۱۴۴

خداوند لازم بود سال نبوت و ستمانی که کسر اسنام و بطلان مذهب عتبه کواکب و اجسام نماید و
 جز خدا نکونید خدمت خود را خدا نکند و درین چنانکه انبیا اولوالعزم بدون الایش با کمال فخر تمام خلق معوث شدند
 و بر هر کس که بداند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام آنجا بنام بدن پدر و مادر با کمال پریشانی با اعتقاد و
 داخل و خارج از خویش و بیکانه در ملت طلبیدن معین و معاون قلبه بر تمام ملوک و سلاطین روزی بافت و حال
 لشکرش محصور و معدوم بود و مع ما و من الاف والوفجوش خود و یاد شاهان روی زمین داشتند با وجود این فخر و شرف
 منزه لکری از هیش شکر خاشی در طاعتش برضاعت بر خافان بنده و اربد رکاش مسجور و اکنون هزار و دویست و
 و شکر از هیش گذشته است از مشارقی و مغاری با وضو مبارک کن با صفا و اسماع ملکوتیان عالم اعلی میسرند با کمال
 در نونام نامی حضرت احدین اسم گرامی او را پسندیش میگویند کجین کسی در آن زمان وجودش را زوم داشته بعد از نبوت
 که وجودش لازم دانستیم مانند از منتهی سالفه با پایا و چون اینها دیگر یا کتاب شریفه بدانیم تا مگر وجودش که وجود
 برخلاف است معلوم شود این شریفه موضوع موجوده را دلیل بر صحت دعوی آنجا بدین است که اسرار و حکم هر یک برای
 هر که مخالف است که منبایم میگویند مناشی از معرفت و حکمت است کسی بدان وضع طور قدرت ندارد و مگر آنکه
 حکیم و علم و دانا باشد و عجب است اصول فروع این شریفه بنص سابق اهل کتاب از حساب پر دست چگونه این سخن بر کرد
 در آنک زمان اینها حکم و او امر و نواهی مفروضه و محرمه و مباحه و مندوبه و مکروهه و آو و مثلاً از برای یک نماز چهار
 هزار مسئله از طریق وحی یافته هکذا لغاء شده و اکنون در کتب فقها امامیه اشاعه مشهوره مضبوط است جز اینک از خلا
 علم حضرت احدین اینگونه ذائق و حقایق و مسائل و احکام افاضه شده باشد مطلب دیگر نیست هم چنین احکام دیگر
 هر یک را که بدقت نظر ملاحظه منبایم همین قسم است که از علمه و خاصه از یک کمر در علاوه کتابها در ضبط و شرح عقلاً
 و شرعاً این شریفه بیضا و مله غرا نوشته شده است از عشری از اعشار ذائق از اینها فایده اند و عقلاً و حکماً و ادباً
 و فقها و علما از فهم ذائق و در کتب حقایق آنها عاجز شده اند و عجب نیست که تمام آنها از کتابها به مجرد شاد
 آنکه در آن دو عامل و وجود است این تفصیلات را بیخ حو صواب از آن کتاب مستطاب استفاده و استفاضه کرده اند
 پس باید دلیل صحیحه خانم البقیع محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله همین شریفه موجوده است که تمام آن در این کتاب مجید
 و در آن خداوند سبحان فرموده است ان کنتم فی ریب الی اخره و ایضا فرموده قل انما جئت لیلین و الا لیس علی ان یأتمن
 هذا القرآن لایاتون بمثل و لو کان بعضهم لبعض ظاهراً و ایضا فرموده قل لو کان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافاً
 کثیراً و بلغاء و مضاعف تمام عاجز شدند از آوردن این مثل اینها فرانیه و بدان اصول و فروع این شریفه از این قرآنیست
 هر کس تواند مثل یک از جزئیات این دین را با آورد که کسی را مجال نکند و با شد چنانست در کلمات آن نیز منصرف
 است ضالی الله عن ذلک علوا کبیرا کجا مخلوقی عاجز یا خالق قادر میشود معارضه کند و کجا عقل فو به حکم منبایم که تمام
 اینها ظاهرین معصومین و علماء و اصحاب و حکامنا همین و عرفاء و رضایین از منصفین و مناخرین محمودین هزار و دویست
 و نود و شش سال بر خطا و غلط رفتند و چنانکه در مقام معرفت اسما و اوصاف الهیه کامل شدند در معرفت

کفریست و اجابت
 کفریست و اجابت
 کفریست و اجابت

کفریست و اجابت
 کفریست و اجابت
 کفریست و اجابت

روح و بچنا

۱۶۵

رسول و شریک و مرتبه ایشان نیز عالم و کامل بودند و تا بحال شنیده نشده است که جمعی از علماء اولوالالباب و انبیا
 که مندرین بابین بوده اند بذهب بگریخته اند از مذاهب جعفری مائل و اغیب شده باشند و ما فو ما بر اینان عقیدت
 باینه نشان افریده شد و مراد من آنکسانست که با ضایع نفسانیه کشیدند و شرک علائق بنویسند نموده اند و درین
 و بعضی حقیقت این چنین طلب و نقلی خواسته اند بدانند و بفهمند و درستی سید کی کنند و التبراجع اینگونه خوا
 از اهل علم و خویر سوسو خطا نیست خداوند هم وعده فرموده است که درین اجزا بر حفظ فرمایند که از وساوس و شرود
 شیطانی جن و انس منکوس و مامون باشد و رخه و ثلمه بر روی خوانند و در او درند و اندر اس درین وقتی است که فرامند
 شود و ان بایه که پروانا که حافظ هرگز مندر بر نیش و عجبی لوی توضیح کرده است مصطفی را وعده داد الط
 که بگری تو غیر این و در کس نیارد پیش و کم کردن در او نوبه ازین حافظ دیگر جو رونق با قدر و زافرین که
 نام نوبرند و بر نقره زخم منبر و عراب سازم بهر تو در محبت من فخر من شد و فخر تو چاکر است شهرها کردند و جاه
 دین تو کرد و ز ما هفتی تا بجا است فرزان مر نور اچون عضا کفرها را زد کند چون ازدها در شریک بنویسند که فرغ
 از کتاب الهی است اما دایمکه اسمانها بر است و زمینها منبسط الی یوم القیامه در نالو جانان و حواست حواست اگر بعد از
 رسول مختار پیغمبر دیگر آمد البتة این دین و کتاب در معرض نسخ و زوال بود و بکنجه اینکه این دین مندرس غیبتی بواسطه
 نامدن پیغمبر دیگر است چنانکه سابقا عرض کردم اینها اولوالعزم میباشند برای آن بوده که درین الهی بواسطه امتداد
 و زمان و غلبه هواهای نفوس شره و خبیثه و اغواء شیطانی و اتباع ضالک و مضلله اش روی با نجا بود پس خداوند برای
 صلاح احوال عباد ایشا و ایشا و ایشا از فرساده نابدانند و غافل شوند و چنانکه اینها اولوالعزم دوازده و صی بود
 بر اوقات صحیح که زمانی بعد از زمانی علی حسب الوصیه بلوه میکردند و احکام حق تعالی سابق را گوش زد مردم مینویسند در
 و در حالت وفات بوسی خودشان توصیه در حفظ دین مینویسند بعد از اینکه وصود و از دهم از دنیا رحلت میکرد
 و خدا آن دوازده من خلق در فرقه و جهل بودند و اهل از زمان انتظار پیغمبری دیگر داشتند تا بایند و بخندیدین
 کند چنانکه در ششصد سال مده منده از زمان حجج الله تاسید انبیا همین هنم بوده حضرت رسول اکرم و
 بامر حق همین شد تا در مقام حفظ دین باشند ولی فرغ کرد و در انست بنویسند حضرت ختمی ماب ختم و دیگر نبی و شریک
 علیها نخواهد آمد و از این جهت بعقیده امامیه اثنا عشریه و بعضی از عاقله خداوند مانند حضرت الهیاس و طویل بوسی دور
 ان بزرگوار که سلطان عالم و خلیفه اقدق الارض است محنت فرمود تا حافظ دین باشد و اگر ظاهر پیشداختن ان فلان بزرگوار
 مرفت و مصطفی منظوره و حکم خفته منعی میکرد باینکه برای هانست که امام فرمود در داس هر صد سال یک نفر از
 رجال و القنده و الاجلال را بکنجه مینویسند تا این دین را نگهبان باشند پس علماء و رجال مخصوصین از علماء
 و لاحقین آمدند و می آیند بوسی امام عصر مینویسند از خاتم الاوصیا این روش بچانم البتة کشیده میشود و از
 انحضرت هر طایفه بسیار گاه احدیتی و از این جهت است که فرمودند از خدا خواستند ام این کتاب و عترت زکیه کم
 همین اوصیا هستند از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در کنار محض گوشه وارد میشوند و دعاء ان بزرگوار برای حفظ دین

کتاب انبیا
 نام و صفات
 علی و اهل بیت

بسم الله الرحمن الرحیم
 در بیان احوال و صفات
 ائمه اطهار علیهم السلام
 و در بیان احوال و صفات
 ائمه اطهار علیهم السلام

در شرح عرض بزرگوار حضرت عبدالعظیم

۱۶۱

بوده است تا دور که رسول الله ص دود با لیم باشند کسی تواند این دور را میجو کند با و عداها الهی و دعا جناب ختم نبوت
 و حکومتی از این عمل شوند ما شانه پس مدلول که هر کس شیء مالک الا وجهه نفاسه و غیره معنی دین افسرد است که
 هر چیزی شریعتی در معرض و است کردین آن بزرگوار و همچنین در این مقامی که دوازده تن او صبا مکرمین و صبا
 و خلافت کرده اند اگر بنا بر حکمت صدها بده اند و نوافستند بنا بر حسب ظاهر که بیغیبت انقاد و ابواء احکام الهیه نمایند
 در آخر زمان و با این عمر و در هر بنوه ان متبدل مکرر معظم با عفا و ثابت جازم اما حضرت امام حسن علی الله فرج از پرده
 خفا ظاهر میشود و مانند اقیانوس رخساره این ذریه مقیم بر این عالم است و بیاید در مقامات شریفه و خصوصاً این
 امور مخفی که تعلق باین شریفه داشته آشکار میکند و دیگر در وجه ارض هوای پستی نماید و فرقه به شود و نصایح و ابرام
 دیگر در مقام طریح تسلیم بر می آیند این متاه زمان هم مهلت ایشان بود چنانکه شیطا و اتباع وی با مهلت دادند
 اخرا امیر است انحضرت کشنده میشود و بعد از آن جناب بکر زمان فرزند و جاهلتنی نیست بعکس از منزه سابقه که مجرای
 ایشان در گدیم پس هینا از باب النعم بهم خوشحال کسانکه از این دین بهر مند و خورسندند و در دار دنیا
 و این کلمات و جزو را که در اثبات نبوت خاصه بزرگوار شرح کثیره منطوقی در آن جمله دیگر و اثبات این مطلب میشود
 استظهار و کنیم حال رجوع کنیم با آنچه حضرت عبدالعظیم علیه السلام و النکرم عرض کرد اول گفت کسی که بیست من است عدا
 نام است که بنده خداست یعنی مقام نبوت و رفق قدر و ساداتش برای بندگی و اطاعت حق و جفا عطا شد و رسول
 پروردگار کردید و بدانکه خداوند بجهت دو کتاب عهدش فرموده است و ما محمد با احدین رجاله و لکن رسول الله خاتم النبیین
 اما خاتم بکسر لام و در نقطه معنی آنست یعنی آن بزرگوار آخر پیغمبران بوده است بعد از آن جناب دیگر پیغمبری نیست و علم
 بیخ نام هیچ آن خولیم است و صاحب مع الجرم فرمود که آن مشهور است حلقه ذات فتن من غیرها فان لولا
 فرسخه کعبه بالقاء و الحاء المعجز و التاء پس در پایه که بیخ جایز است هم کسر که بیخ خوانده شود بعضی زینت است
 چنانکه اکثر زینت نیست آن وجود مبارک هم زینت وجود است شریفه اینها بوده و اگر بکسر خوانده شود اسم فاعل
 و آن معنی آنست و خاتم الطین از چیزی است که با موم بر سر کاغذها و پارها و امثال آن میزنند و خشت مرچو
 فاضلی علیه الرحمه فرموده است و موصلی دایره الرساله الکلیه لیج احاد الرساله فقول الرسول اول و لولا
 و ظاهر که با طینا لانه کان نبیا و آدم بین الماء و الطین و هذا اللغه کونه خاتم النبیین بالفتح چیست بکون فصول النبوا
 کفایه فی محیط نایک الدایره او کجا از لفظ الطین الحامه بالتحقیق و کذا الخاتم بالملکه اذا کان معناه الخ و علی خاتم
 اشرف و چون داهل علم و کمال متعرض شده اند که هر کس در وجود مقدم است باید در ظهور متأخر باشد هر آنکه
 در ظهور مقدم است در وجود متأخر است و بر این بیان مؤکدات مؤیدات بسیار است خلاصه لقب خاتم النبیین با
 خداوند سبحان و کلام مبین بر پیغمبر خود مرجمت فرمود و از برای خاتمیت بسان حضرت زین العابدین علیه السلام
 سلیح او انما خاتم النبوة است که بر کف مبارکش بود انا اول دلائل حقیقت است بر خاتمیت آن بزرگوار است
 زینت و زینت که بزرگ و بر آمدن بگذار پس بود با بقدر کف دست که مادرش آمنه زینت است ذکر کرد چون

بسیار از آن است که در این کتاب

در شرح بزرگوار حضرت عبدالعظیم

در شرح بزرگوار حضرت عبدالعظیم

در شرح بزرگوار حضرت عبدالعظیم

مرحوم ورحیم

۱۶۷

آن جناب ولد شد ملکی اوراد آبی فرود و از ابی پرون کرده از گاه کبیره بر آورد که در آن مهری بود پس کف
 آن جناب ندان بماند تخم مرغی و بنایه زهره در خشنده بود و اول آنست که در او نوشته بود **فَوَجَّهَتْ وَجْهَ نَسِيبِ نَائِكَ**
مَنْوَرٍ و در بعضی کتب است که مکتوب بود محمد سواد الله صلی الله علیه و آله بجز آنست انجام عرض ثانی داعی از عرضین
 حضرت عبدالعظیم که در ثبوت نبوت حضرت خاتم الانبیا بوده است اسطر افاض منثور و منظوم اما اول علم او حکما
 و شعرا شده در این کتابت جمله بحر پر شو تا بهره خوانندگان از مناد نبوت با حدیث زیاد و تحویل مفاصل سابقه
 که ناقص بوده کرده باشم پس بدان حضرت رسول صلی الله علیه و آله است معنی از آنکه در امام الفری ولد شد و این وجه از وجه دیگر
 اولی است کما قال الله تعالی **الَّذِي يَنْبَغِي الْأَمِينِ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ**
كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و جناب خنی ماب هم نیز یکی از امینین است محل تولدش نیز در مدینه و این عرض ذکر شد
 و اکنون در روز میلادش ساکنین خیر از بلاد خنیانها و شادمانها میگردند و زمان انقضا و نطفه طیبه اش در ماه
 جمادی الثانیه در ایام شریف فروردین جره و سطحی بود بجهت اینکه عرب بمقتضا فضل حج میگذارند اما روز تولدش بوم جمع
 در هفتم ماه ربیع الاول و هفتم در ماه فروردین در بیستم در جمادیکه بعد از پنجاه و پنجم روزانعام الفیل در بیست و هشتم
 پنجاه و بیستم شب اطردوی بود نیز در کوارش عبدالله بن محمد المطلب مادرش امه بنت بیره که پدرش وهاب است در فصل
 و ماه تولدش گفته اند **فَوَجَّهِيَ وَالزَّمَانُ وَخَيْرُ شَهْرٍ رَيْحُ رَيْحِ رَبِيعٍ وَمَرْجُمُ شَيْخِ الْحَدِيثِ كَلْبِيِّ** در وازدم شهر مذکور
 تولد آن بزرگوار را ذکر فرموده و این قول مطابقت عقیده مخالفانست در کتب اهل سنت و جماعه مروی است که در زمان
 حضرت رسالت فرمود **رَبِّي الرَّبُّ الْأَعْلَى** و ایضا در کاهواره فرمود **الْحَمْدُ لِلَّهِ كَبِيرًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا سُبْحَانَ اللَّهِ تَكْرُماً وَأَصْلًا**
وَعِبَسَ عَمَّا يُكْرَمُ حضرت خاتم در قصیده اش فرموده است **وَأَنَا وَالْأَرْضُ شَرْقَتْ الْأَرْضُ وَصَافَتْ بِنُورِ الْأَرْضِ فَهِيَ عَمَّا كَرَّمَ**
النُّصْرَةَ فِي النُّورِ سُبْحَانَ الرَّبِّ الْعَزِيزِ و تا چهل سال شکارا مامور بطلیح احکام نشد بعد از چهل سال ده سال خیر عیلا
 در مدینه علی رؤس الاشهاد و العلامه ابلاغ دعوت خود فرمود سوگند بخشد جمعی قلیل اجابت نمودند و جمعی کثیر تکذیب و
 کردند ده سال بگرم با قدری از شهر و در مدینه توقف فرمود بعد از هجرت و شصت سال و ماهی بقولی که پانجم
 این علامت کور از عمرش نقش گذشت و عاقبت جزاه ارشاد و هدایت نفوس از اهل ضلال و عباده او ثان و مشرکین آن شد آن
 بزرگوار در این شهر شهید نمودند و در روز و شب و وقت عصر الی الرقیق الاعلی کوپان در کف حضانت و کفایت حضرت
 در بیست و هفتم ماه صفر بیست و هشتم از دیار حلت فرمود و از ابی جیه غریب سر برام مسلم حضرت امیر آن جناب را غسل داد
 و ببرد که از سحوله پهن آورده بودند کفن کرد و در همان مکان که از دیار حلت فرموده بود مدفون کرد پدید و انبیا نبانده
 جان جهان که از اسان امکان طلوع فرموده بود در نود و حال که بفریغ و بعبود و اسم مبارکش را خداوند محمد گذاشت
 و احکام این اسم موصوفند **وَرَجُلٌ مَخْدُومٌ مَفْلُوسٌ بَعْدَ كَثْرَةِ الْخِصَالِ الْحَيَّةِ وَتَسْهَلِي كَشْفِ اسْتِجْدَاءِ الْعَدُوِّ** در حدیث
 دفعه بعد فقه و تزه بعد از و اسمی ممدوح و هو مر لهما **بِتُوبَةٍ** یا آنکه صاحب مقام محمود است **قَالَ أَبُو طَالِبٍ وَشَقَّ**
مِنْ اسْمِهِ لِحْلَهُ و در قرآن مجید **وَذَاكَ عَمْرٍؤُا وَفَارِسٌ مِمَّنْ كَفَرُوا** احکام و احکام او کرد با از راه و حلافت کرد

فمصر العالی بنی
 لافروزان بود در کوفه
 روی لوی تولد حضرت خاتم
 انبیا و صلوات

ربیع
 در بیست و هفتم
 از دیار حلت
 فرمود و از ابی
 جیه غریب سر
 برام مسلم
 حضرت امیر
 آن جناب را
 غسل داد

مرح و مرجح

۱۶۹

در کلام فصیح حضرت

بِحَدِّهِ فَأَنشَارَ صَعْنِهَا أَيْتَفَّ وَمَا نَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ بِأَخْبَلِ اللَّهِ أَيْ كَيْفَ قَاتَلْتَنِي بِالْحَجْرِ الْآنَ حَتَّى أَوْطَيْسَ مَا تَخَفْتَهُ
 تَبَا لَعَلِّي أَخْبِرُ مِنْ السُّقْلِ قَبْلَ الْعِلْمِ بِالْكَذِبِ الْأَعْمَالُ بِالْبَيِّنَاتِ الرَّمَعُ مَرَجَّحَ مِنْ لَجَبٍ اسْتَعْبَدَ مِنْ وَتَسَلَّ لِعِزِّهِ وَأَنَّ بَيِّنَاتٍ
 الدَّالُّ عَلَى الْحَجْرِ كَمَا عَلَيْهِ الْوَالِدُ الْغَرَامُ وَاللَّعَامُ الْحَجْرُ حَبْلُكَ لَيْتُوا بِمَوْجِ بَيْتِمْ لَيْسَ مِنَّا مِنْ لَاهِرِمْ صَجْرًا وَأَوْلَا بَدْرًا حَوْكِبَرْنَا
 وَكُلَّ مَرَدٍ يَصْدَفُهُ السُّفْرُ قَطْعَةً مِنَ الْعَذَابِ الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شَرِّهِمْ الرَّجُلُ أَحْوَجُ بِصِدْقِ رَجُلٍ يَسِدُّ رَأْسَهُ نَمَامُ الْحَجْمَةِ
 الْمَصْلِفَةُ الشَّاهِدَةُ بِالْأَيْمَانِ الْغَائِبُ الْعَيْنُ عَنِ النَّفْسِ أَرْحَمُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمُكَ مِنَ الشَّأْنِ وَتَوَلَّى شَيْخًا عَلَيْهِ
 از معنی امامت بیانات امام و سنا پیش حضرت شاه و لایق و غرض ظاهر نشی بخواجه حال و اختصاص بر امام از آنکه امامت را بوی
 چنانکه عدالت در ضمن توحید و قول و انقوان الامام و الخلیفه و ولای الامر بعد از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است یعنی میگویم
 بعد از غیر پیشوا و خلیفه متولی امر است اینجانب شاه و لایق علی بن ابیطالب است بدانکه امام بعد از سیدنا امام غیاث
 و عوام حضرت امام است مذهب صحیح حق است اگر کسی بعد از رسول بخار و غیران بزرگوار دعوی خلافت و امامت کند
 برخلاف حق بود بلکه باطل و محال است ماطا بقا امامت را در ایشان دعوی عقیده بر این فاطمه است خداوند و ولی
 فم و در کنگام آنها و بعد از آن میشود و امام بقار می پیشوارا گویند و این که پیروم ندعو و کل اناس امام من نیستند
 و حدیث نبوی من مات و لم یر من امام زمانه فقد مات میتة الجاهلیة در افواه فریقین مشهور است از مفهوم مخالف این
 حدیث که متفق علیه و مقبول طرفین است میتوان استنباط کرد که هر کس جاهل بمقام مرد فاسق فاجر جاهلی باشد و در جاهل
 بامر هر انچه بویست و موثا اهل جاهلیت نیست یعنی نفسی برای بی نیاید مثلا کسی معبود و بزرگوار و امر او از امور و عبادت
 و شناخت مردم حسی برین وی نخواهد بود و معنی زمان فرزند و جاهلیت آنست که مردمان اطام و پیشوائی نداشته باشند
 که بی توسط وی اخذ علوم و مسائل و احکام الهیه که ناشی از رضا و خوشنودی او است نمایند و معنوم است عبد لولایه مبارکه
 اطعوا الله و اطعوا الرسول و اولو الامر مراد از اطاعت اولو الامر مرد عاصی شارب زانی لاطی نیست که خداوند در اول
 اطاعت خود و رسول قرار داده آن وقت معنی این است که خداوند بفرما بد را اطاعت کند و اطاعت بنی معصوم نماید
 و دیگر اطاعت فاسق فاجر کند برای آنکه صاحب امر و حکم است بدان که در مسئله ایشان امامت وی خطابت سوال خواهد
 عبادت ایم اگر چه معقد امامت حضرت امیر میباشند اما در مرتبه چهارم و فضیلت حسی از مردم و بجز آنکه در خصوص
 فریقین طبر فین را کتب و در او من مفصله است پس لایقیم ماها که ماخذ و سند بجز کتابت سند و اجماع و عقل نداریم
 و بدین ادله اربعه مستقیم با کمال انصاف بنشینیم و استمداد او استنصاف از آنها بجهتیم و آنچه با عشا بقا از زمان عقلم
 میشود و عقلم از و طه ضلالت است چنگ کنیم و دور و زده دنیا را بنیم و اینه عصبی ترجیح و تفضیل ندیم پس این ادله
 لربعه که هر یک دکن حکم و حصن شرفین دین و ایمان است یعنی صبیعی میگویم اول آنکه فاطمه با امامت حضرت امیر میست
 در مرتبه چهارم ولی امامت اعقاد می پذیرد و سناست که ائمه شمس نیست پس امامت جناب لایق با اتفاق آرا است
 اما آنکه مخالفان بحقیقت خودشان بر ما غیر ثابت است پس باید تو بنگرستی این مطلب را بفرماید که نانی و منکریم معقول
 کنی که چگونه از این ادله الهی و لقی با امامت امارت بعد از حضرت سناست شدند و در کدام دلیل و برهان متراور

در معنی امامت

در شرح تفسیر حضرت عبدالعظیم

بوده اند که باید بر حضرت امیر مقدم باشند اگر نخواهم با تو همراهی کنم میگویم من مدعی امامت انبیا و کوازم بدون فصل
 و واسطه پس مدعی مثبت است لیل و بیان و بینه برهان یا مانند چون موضوع مدعا به دلیل سهل و آسان است
 کتاب بر همین نقلیه و اجماع عقلیه لهذا مضایقه در بیخ ندارم که خود مدعی گزیم بر آن نیست دعوی خود آن
 که خواهی بینه قوتی اقامه کنم بعون الله و حرره اما بطریق اختصا و اجمال این اشک را بگردان که فرموده ای جاعلک
 للناس اماما قال ومن ذریعتی قال لا ینال عهدک الظالمین یعنی خداوند حضرت امیر را هم فرمود من نور امام از برای مردم
 فرار دهنده ام عرض کرد در ذریع من بدین مقام مفسر میشوند فرموده و ظالم بدان مقام تواند رسید پس خلاصه بر وفق
 هدایت است که امام نباید ظالم باشد بلکه امام معصومان معاصی است آنکه ظلم بتامه مرتب در جانی را که از شخص مکلف
 در زمانی همان عصمت باقی ماند و ظلم اعم است هر علی که مخالف ضل و صیل حق بوده باشد و هر آنکه تمام آنها را تارک باشد
 و در حالتی تابع و مطیع امر مولای خود کردی البتة جنبه ملکوتی الهی در او غالب ظاهر است چنین کسی از جنس ما اهلنا
 باشد و الا داخل در این عنوان است من بعد عدو الله فقد ظلم نفسه حال بی بینیم اعظم مرتبه ظلم و فسوق کدام است در
 باغی آراء هیچ ظلمی اعظم و اشتد از شرک نیست بل اولی و ان الشریک لظلم عظیم و حکومت عقل را هیچ ظلمی بدتر از آن
 است که بعد ملوک که در هر حال مستقیم ظاهر تیر و باطنیه مولای خود است خود را از قدرت رب و جودت آفاوی خود
 بر آورد و فرمانی کند و امثال او امر و نواهی وی نکند و کفران در ذریع عقیده شما ما عامه خلقه بلا فضل پیغمبر ما او بکار
 چهل سال مشرک بوده و عبادت اصنام و اوثان می نمود و در این مدتی بر سپهر و شیشه اهل شرک مشی میکرد و از قواعد این شریعت
 غریبانه نداشت بعد از او و دو فوج اسلام نصیبه عمر ظاهر اهل شرک شدین بود و اگر از کتابهای خودشان این مطلب را
 بخوانید بهتر از سخن منی که امام المسلمین شاکست فلان بدیه بنیه نصیح بر کفر و شرک وی کرده است سائرین هم نوشته اند
 عقیده ایشان را آنچه میگویم و ما امامت هم در این عقیده با شما شرک داریم و خود همین است که ای بکر از چهل سال علاوه مشرک
 بود بعد ظاهر ایمان آورد پس شرک ایشان منسحب و با شما اسلام و ایمان آوردن بطریق حتم و قطع محتاج بلای علی حد است
 که شما انا ثابت نمائید که اسلام محض بقوه نبوه بشهادتین کافی باشد و کفر با ما حق و مذهب حق است که خداوند رسول الله علیه
 اینگونه مسلمانان خواسته اند بلکه پیغمبر را جنون و حقیقتی شرط است بل غیر از این شما میگویید امامت در حالت شرک نظام است
 یعنی چندین سال امام مشرک باشد بعد همان امام مؤمن شده دیگر او را با بود ایمان ظاهر نتوان خواند و هم چنین گفته است
 امام نبوه است در این امر یعنی ظالم عیب و اذیتا عظام که از ذریع بر ابراهیم بوده اند ظالم نبوه اند بسیار خوب با او هم
 کرده میگویم بر بیان تو این ایراد لکن بر عصمت آنها میکند پس در این موضوع ابتدا شبهه نداشته باشد که اینها باید
 معصوم باشند از آنکه هر فاسق ظالم است بنفس خود و هر آنکه منصف بصفه فسق و ظلم شد لا یقرب منه نبوت نیست مراد
 از عهد هم عدم شرک است ایمان بخدا چنانکه فرمود الله تعالی ان لا تعبدوا الا الله و الشیطان و شرک عموم دارد پس
 اگر طرفه العین نبوی کافر نبوه باشد لکن امامت الهیه ندارد از آنکه در روز الست با خداوند خود عهد است که مشرک نشود
 پس خلاصه امر و عهد خدیم نمود و شرک آورد و غافل شد بکار ایق این مقام نیست پس میگویم این قول ضالی است

در شرح تفسیر حضرت عبدالعظیم

در شرح تفسیر حضرت عبدالعظیم

برج و کجانب

که شاه داد اینها کرده اید مگر آنکه شرک و کفر را که ظلم و افسوس است منافی با عصمت نباشد و عاقل اینگونه معتقد نیست
 و بدین قول سخیف نفی نمیکند حال آنکه اصناف مجوام از کسیکه دین خواهد است منصف بصیر با خبری هست که دلالت کند بر اینکه
 حضرت علی بن ابیطالب در زمانی قبل با کربکاه یا بکر در فرضا مشرک شده و ای کسی میتواند بگوید که آنجا بود و گفت جانب
 حضرت رسول و تربیت یافت و با خبری هست و فی از اوقات حضرت خدیجه ماب بر سرش کرده باشد با آنکه اینها ماضی است
 در سلب و غیرم سناش غر خدا را کرده باشند بشما که عامه اید و عفت با بعضی بدین شرط پیدا شدن این رای فاسد
 در کتابهای خودمان ذکر نموده اید مثلا حضرت ابراهیم در طفولت چه شد که هیچ پسر نبود و عاقبت بها شکست و همه
 مردمان را بگو خدا خواند جز خدا الهی با چیز دیگر تصور میشود و همچنین حضرت موسی در خانواده کفر و شرک مرتد
 برای چه بود ما است که اظهار توحید و خدا شناسی در بدو لولد خود نمود جز اعانت خداوندی چیزی دیگر نبود و کذا لک
 حضرت مسیح و اینها دیگر با طرطرها و دیگران است که شرک و کفر است و زمانه که هر عالم کافر و مشرک بودند همان
 خفته و لطف کنون خداوند تعالی است که در آن ممالک شریفه فرار داد و در سایرین مفرق فرمود تا دامن طهارت و عصمت
 ایشان آلوده به واسطه نشو و معلوم است اینها بظن مبدول و قلیل من عبادی اشکور سبحان الله انما انزلناهم
 نوع بشر یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبران صفت حسنه و وصف مستحسن موصوف شدند و این خصوصیت خوب
 شرافت ایشانست که عامی نشده اند و استعدا این فیض عظیم و توفیقیم ایشان مرحمت کرد بدو و سایرین داده نشد پس رعایا
 نباید با پیغمبر خودشان حد ظلم و شرک خدا مساوات داشته باشند و الا امتیازی بین ایشان نخواهد بود و حال آنکه هر چه
 که حضرت امیر مودت و شفقت شد و بیست و سی سالگی ایمان آورد جز مدد الهیه نبود استعدا در بنی مکه مکه نبوت مطهر
 الامین بود و در آنجا بن فیض و وسطیت حضرت رسول شد که تربیت آنجناب را از کوچکی مصل و مقبل کردید و
 چنانکه شخصین بدان بزرگواریان نه اطفال دیگرها ناخواست خدا بوده است با قبول شما اید با هر رسول بود
 حضرت امیر قابلیت استعدا داده شود تا در جمیع اطوار باشد رسول مختار باشد یکی از انهارت که بیعتی بود
 معلوم است موقوفه و ما یطوق عالجوی از روی مؤانسان بود ما است از بزرگواری در مدتی چهار سال بسلاطین
 القدر از برای نفس خود میل نکند از آنکه او را از رضا خو خارج نماید حضرت امیر هم بتسدید و ناپیدا آنجناب را برین
 مثله وضعی تربیت یافت که مناد با داب نبوتی که بدین معنی علی بنی شد بنی علم و انبیه معلم و مناد با داب معلم و مودت
 متاثر میشود و فرامیکند پس بعد از اینکه حضرت رسول تمام تربیت بر ایشان و جو مبارک داشتند و تکلیفی
 الهی شوی برای او باشد و استعدا را فراتر از وظیفه باید توقع و عریض بوده باشد که نامور به راجع کمال برساند و بعضی
 تربیت ما است که مرتبه مرتبی را بعد کامل خود کما یبغی میسند و الا کامل تربیت نکرده است با قدر و تقصیر نموده است
 چنانکه در معنی رجا العالمین مفضل فرموده اند پس آید به حضرت خدیجه ماب منهار تربیت نادیده شخص حتی حضرت امیر
 بود یعنی آنجناب در بیست و چهار سال بود و حضرت شام کرده ساله و در این شده سال مبدی حواله و نهار اجوه و نظر و عا
 خفته و لاینتاب را بجزوی مستعد فرمود که در جهت هائی برای استفاضه علوم غیبیه از تمام مستعدین و قوال کاتبه

بآنجناب

در این کتاب
 در بیان احوال
 و مناقب آن
 بزرگوار است
 و مستعمل
 حسین بن علی

در این کتاب
 در بیان احوال
 و مناقب آن
 بزرگوار است
 و مستعمل
 حسین بن علی

در شرح سخن حضرت عبد العظیم

۱۷۲

ادم افوی و اشرف فکر بدست و خدمت را اسلام آوردن و در بد قطع نظر از قبول کردن اسلام پیام احکام سال
 حلال و حرام کشیدن این پسندیده و بدین تربیت شایسته نورانیه رسیده که بگویند رکوعی و خورسالی ایمان آورد پس
 ایمان وی مقبول نیست اما این بگرد زمان که سالی ایمان بخاتم پیغمبر آورد پس ایمان وی مقبول شد بل طفل خورسالی
 که در پی بلوغ باشد اشباح کثیر السن ابتداء در قبول تکالیف شرعیه الهیه علی السویه اند مثل طفلی که ناز به بالغ شده باشد
 و خواهد مکلف تکلیفی کرد پس این دو نفر فرقی نیست حال ملاحظه کنیم کدام یک از این دو استعدادهای شایسته
 البتة قوه استعدا اطفال بواسطه آنکه در وقت استیضای شایسته قوه که با اشباح است و ضعف طاعت
 از این غیر محلیت بحالت کبر سن مفاد العلم فی العسر کالتفسیر الحجر والعلم فی الکبر کالتفسیر فی المند شاهد خوب است
 فوای مشایخ و مشاعر و حواس شان بقوه فوای شایسته در این از تربیتان و جو مبارک و تودیه یاد بنبوت و
 در او ابل بلوغ چنان در مراتب ایمان مائل گردید که در آن زمان جز شخص شایسته افوی که همان در جو معلم کل و عقل اول
 حضرت رسالت بمقام استعدا وی نرسید و در آن وقت سائرین را جز اسلام ظاهر و لجان هم نبوده است باید بد
 این مندی جا خور را برای ایمان و مراتب آن کامل نمایند تا چه شوند و بکدام یک از مراتب ایمان رسیده حال چه قدر
 دارد ایمان پیر مرد بیکانه نادان با جوانی که هر زمان و وقت در کف و حجر تربیت خفیه ایمان خود شده است و چنانکه
 که تربیت نادیده محبت و حقیقتی و حقیقتی اگر تربیت هر یک جدا باشد بسیار سهل و آسانست و در حدیث است
 از الله ادب محمد اربعین سنة فادین خدای چگونه بوده است برای جناب خنی ماب همان قسم نادیده برای نبوت و سرور
 علوی نائل میشود فرزندیکند چنانکه در آن مورد از تعلیم استفاضه علوم و تعلیم احکام و تکمیل نفس مایه است در این
 مورد چنین میگویم بلکه این مورد آنگاه است افوی شایسته حضرتنا علی السلام دست پرورده کسی است که وی
 پرورده خداست علوم و کالات فضا بیهوش لایسهای بشیر را بچه همین ماند او تو به پیغمبر چه پیمان بودین
 شرح ایضاً آن و نقل ایضاً لانا اضافیه دست پرورده رسول که سلف الله السلوا استعدا علی ما امنوا بانکم
 بکانه بجهل صرف بود و مکرر اقلونی زبان خویش را اند و عمل بدعوی خود کرد و انحراف مانرا جز اعراض و اسد در
 نبوده است وی اقاله نکردند و برای دواعی نفسانه او را از الله نموند و بر حقیقت لایق که همین نبوت ظالم کرد
 پس میگویم چنانکه ابتدا در کوچکی چه شرک پیاوردند و بی پرستی بند برای شانی که در مرتبه نبوت میباشد
 همچنین او صبا اینها هم آورده باین معصیت که اعلی مراتب ظلم است نشدند تا استعدا اهل و دایع نبوتی داشتند
 كذلك بعقیده شما عامه حضرتنا هر طرفه الصبر بعبادت غیر خدا توجه نفرمود بلکه همت و توجهات قلبیه از نبوت
 خواب و مستغرق در بجا اطاعت چه در حالت صغر و چه در حال کبر بر ظالم نبود و هم وقت خلد است و اولیاینا بر ظالم
 ابتدا و او صبا ماضی این نبوت و حتی هم با بدچنین باشند و هر که غیر اینست لیاقت امامت و خلافت حضرتنا استعدا
 و داخل در عنوان و لایزال عهد الظالمین میباشد و تقادم و نفوق شخصی که سالها از حلد و افوی خدی کرد و غالب
 عمر خود را صرف بر ظلم نفس خود نموده بر معصومین کواروی که جز خدی و دشمنی از غذا های حمان و حمانی ندانند

این مندی جا خور را برای ایمان و مراتب آن کامل نمایند تا چه شوند و بکدام یک از مراتب ایمان رسیده حال چه قدر دارد ایمان پیر مرد بیکانه نادان با جوانی که هر زمان و وقت در کف و حجر تربیت خفیه ایمان خود شده است و چنانکه که تربیت نادیده محبت و حقیقتی و حقیقتی اگر تربیت هر یک جدا باشد بسیار سهل و آسانست و در حدیث است از الله ادب محمد اربعین سنة فادین خدای چگونه بوده است برای جناب خنی ماب همان قسم نادیده برای نبوت و سرور علوی نائل میشود فرزندیکند چنانکه در آن مورد از تعلیم استفاضه علوم و تعلیم احکام و تکمیل نفس مایه است در این مورد چنین میگویم بلکه این مورد آنگاه است افوی شایسته حضرتنا علی السلام دست پرورده کسی است که وی پرورده خداست علوم و کالات فضا بیهوش لایسهای بشیر را بچه همین ماند او تو به پیغمبر چه پیمان بودین شرح ایضاً آن و نقل ایضاً لانا اضافیه دست پرورده رسول که سلف الله السلوا استعدا علی ما امنوا بانکم بکانه بجهل صرف بود و مکرر اقلونی زبان خویش را اند و عمل بدعوی خود کرد و انحراف مانرا جز اعراض و اسد در نبوده است وی اقاله نکردند و برای دواعی نفسانه او را از الله نموند و بر حقیقت لایق که همین نبوت ظالم کرد پس میگویم چنانکه ابتدا در کوچکی چه شرک پیاوردند و بی پرستی بند برای شانی که در مرتبه نبوت میباشد همچنین او صبا اینها هم آورده باین معصیت که اعلی مراتب ظلم است نشدند تا استعدا اهل و دایع نبوتی داشتند كذلك بعقیده شما عامه حضرتنا هر طرفه الصبر بعبادت غیر خدا توجه نفرمود بلکه همت و توجهات قلبیه از نبوت خواب و مستغرق در بجا اطاعت چه در حالت صغر و چه در حال کبر بر ظالم نبود و هم وقت خلد است و اولیاینا بر ظالم ابتدا و او صبا ماضی این نبوت و حتی هم با بدچنین باشند و هر که غیر اینست لیاقت امامت و خلافت حضرتنا استعدا و داخل در عنوان و لایزال عهد الظالمین میباشد و تقادم و نفوق شخصی که سالها از حلد و افوی خدی کرد و غالب عمر خود را صرف بر ظلم نفس خود نموده بر معصومین کواروی که جز خدی و دشمنی از غذا های حمان و حمانی ندانند

این مندی جا خور را برای ایمان و مراتب آن کامل نمایند تا چه شوند و بکدام یک از مراتب ایمان رسیده حال چه قدر دارد ایمان پیر مرد بیکانه نادان با جوانی که هر زمان و وقت در کف و حجر تربیت خفیه ایمان خود شده است و چنانکه که تربیت نادیده محبت و حقیقتی و حقیقتی اگر تربیت هر یک جدا باشد بسیار سهل و آسانست و در حدیث است از الله ادب محمد اربعین سنة فادین خدای چگونه بوده است برای جناب خنی ماب همان قسم نادیده برای نبوت و سرور علوی نائل میشود فرزندیکند چنانکه در آن مورد از تعلیم استفاضه علوم و تعلیم احکام و تکمیل نفس مایه است در این مورد چنین میگویم بلکه این مورد آنگاه است افوی شایسته حضرتنا علی السلام دست پرورده کسی است که وی پرورده خداست علوم و کالات فضا بیهوش لایسهای بشیر را بچه همین ماند او تو به پیغمبر چه پیمان بودین شرح ایضاً آن و نقل ایضاً لانا اضافیه دست پرورده رسول که سلف الله السلوا استعدا علی ما امنوا بانکم بکانه بجهل صرف بود و مکرر اقلونی زبان خویش را اند و عمل بدعوی خود کرد و انحراف مانرا جز اعراض و اسد در نبوده است وی اقاله نکردند و برای دواعی نفسانه او را از الله نموند و بر حقیقت لایق که همین نبوت ظالم کرد پس میگویم چنانکه ابتدا در کوچکی چه شرک پیاوردند و بی پرستی بند برای شانی که در مرتبه نبوت میباشد همچنین او صبا اینها هم آورده باین معصیت که اعلی مراتب ظلم است نشدند تا استعدا اهل و دایع نبوتی داشتند كذلك بعقیده شما عامه حضرتنا هر طرفه الصبر بعبادت غیر خدا توجه نفرمود بلکه همت و توجهات قلبیه از نبوت خواب و مستغرق در بجا اطاعت چه در حالت صغر و چه در حال کبر بر ظالم نبود و هم وقت خلد است و اولیاینا بر ظالم ابتدا و او صبا ماضی این نبوت و حتی هم با بدچنین باشند و هر که غیر اینست لیاقت امامت و خلافت حضرتنا استعدا و داخل در عنوان و لایزال عهد الظالمین میباشد و تقادم و نفوق شخصی که سالها از حلد و افوی خدی کرد و غالب عمر خود را صرف بر ظلم نفس خود نموده بر معصومین کواروی که جز خدی و دشمنی از غذا های حمان و حمانی ندانند

این مندی جا خور را برای ایمان و مراتب آن کامل نمایند تا چه شوند و بکدام یک از مراتب ایمان رسیده حال چه قدر دارد ایمان پیر مرد بیکانه نادان با جوانی که هر زمان و وقت در کف و حجر تربیت خفیه ایمان خود شده است و چنانکه که تربیت نادیده محبت و حقیقتی و حقیقتی اگر تربیت هر یک جدا باشد بسیار سهل و آسانست و در حدیث است از الله ادب محمد اربعین سنة فادین خدای چگونه بوده است برای جناب خنی ماب همان قسم نادیده برای نبوت و سرور علوی نائل میشود فرزندیکند چنانکه در آن مورد از تعلیم استفاضه علوم و تعلیم احکام و تکمیل نفس مایه است در این مورد چنین میگویم بلکه این مورد آنگاه است افوی شایسته حضرتنا علی السلام دست پرورده کسی است که وی پرورده خداست علوم و کالات فضا بیهوش لایسهای بشیر را بچه همین ماند او تو به پیغمبر چه پیمان بودین شرح ایضاً آن و نقل ایضاً لانا اضافیه دست پرورده رسول که سلف الله السلوا استعدا علی ما امنوا بانکم بکانه بجهل صرف بود و مکرر اقلونی زبان خویش را اند و عمل بدعوی خود کرد و انحراف مانرا جز اعراض و اسد در نبوده است وی اقاله نکردند و برای دواعی نفسانه او را از الله نموند و بر حقیقت لایق که همین نبوت ظالم کرد پس میگویم چنانکه ابتدا در کوچکی چه شرک پیاوردند و بی پرستی بند برای شانی که در مرتبه نبوت میباشد همچنین او صبا اینها هم آورده باین معصیت که اعلی مراتب ظلم است نشدند تا استعدا اهل و دایع نبوتی داشتند كذلك بعقیده شما عامه حضرتنا هر طرفه الصبر بعبادت غیر خدا توجه نفرمود بلکه همت و توجهات قلبیه از نبوت خواب و مستغرق در بجا اطاعت چه در حالت صغر و چه در حال کبر بر ظالم نبود و هم وقت خلد است و اولیاینا بر ظالم ابتدا و او صبا ماضی این نبوت و حتی هم با بدچنین باشند و هر که غیر اینست لیاقت امامت و خلافت حضرتنا استعدا و داخل در عنوان و لایزال عهد الظالمین میباشد و تقادم و نفوق شخصی که سالها از حلد و افوی خدی کرد و غالب عمر خود را صرف بر ظلم نفس خود نموده بر معصومین کواروی که جز خدی و دشمنی از غذا های حمان و حمانی ندانند

شرح و شرح
۱۷۳

البشره انکه عاصی است بدانند کدام پلنا از این دو نفر مجبورتر اند در نزد حضرت رسول الله انکه نوبت کرده حضرت رسول است و مخاطب عذاب محکم نمی دمن و ای آیت در مجوبیت هر انکه مجوب سؤاست مجوب بخدا است پس هر یکم حدیث من مانده در عرف امام زمانه صحیح و در اعجاز معرفت امام هم شخص معصوم من است نه عاصی شرک از انکه مرتکب کفر لازم نیست و عقیده شیعه امامیه اگر در او و اخر عمر ای بکر و امثال وی ایستادند برای امارت و ریاست عاقله و طمع و حجاب بود و الا امامت که ریاست کلیه سلطنت الهی است بر هر جاهل نادان شایسته نیست و عقل جوع ان جاهل را و در صورتیکه بقول شما هر چه واقع ایمان آورده باشد کجا بفهم آن بزرگوار میسر شد و از کجا حدیث من مانع از تلبیس بیگانه امامتشان حکایت علی بن جعفر است و حضرت جواد اباجعفر که سابقا عرض شد که در پیش سفید خورشید را گرفت و گفت خداوند مرا شایسته این علم ندانسته است و حضرت جواد را با این صفت رسانیدند که باید کرد و در نظار منافقه نتوان کرد پس ما خواستند که شمشیر و خولت بکمان و اجاع کرد و از اهل عناد و غرض پر تقیه غدیر و نصب بر تکرار گفت که اتفاق فریقین است این و تقیه محق است بدان روز هفتاد هزار نفر از رجال و نسا حضور داشتند و هجوم آوردند و سب نمودند و با فرار بعلاند و خلاف آن بزرگوار کردند و حجتان اجاع چه شد و معنی حدیث لا یجمع امی علی الخطا با حضور جناب رسول بیکارفت و اخذ دلیل شرعی و شمشیر کشی از کجا آوردند و چه فتنه و عواید بر پا کردند و عجب است از عوام انعام کالتقام هیچ شیوع که خلاف با چو سلطنت بزرگ و اعوان و انصار و پانچوستان فراموش فرارند و حضرت شامیر را میسجد کشیدند و با بضعه بنویسند و در عجانده ابوالرقابیه کرد تا چنانچه کردند و مصافحه با ابی ذر بنه بود و سواد بوسیدند بلیت و کرمین بقیلها عن ضروره و کان منافی قطعها لوانکین یعنی چه سنی را که من بسبب ضرورت بوسید و از سوی من جدا کردن او بوده است نفی بالله من انفا غفولم خلاصه کردند ایشان بنماز کردن این بگراست در مسجد زمان اشناد حضرت نبوی این قول غدیر است از انکه عایشه تحرکه و مدعیه و غیره بوده است قول مدعی که جلب نفع خود را میخواهد غیر مقبول و اگر هم بر حسب اجاع و قبول عوام است بر بلبلهای واضح مردود است پس در این امر حکم بر خلاق و طاع بر کل و خلفه بلا فصل و وصی بر خنمی ماب و و و و و در کتاب الله وجود مبارک حضرت شاه و لایع است و منکرین انجناب در این اثر که هر یک شرک است و هر یک مشرک و اما الذین فسقوا فاولئک انکار و نعم ما قبل کرمین مشرک و عقیدت و بین من قال انه الله پس میگویم علی مع الحق و الحق مع علی بن ابی طالب و معنی کف ما داد و حدیث من کت مولاه فذا علی مولاه افوی دلیل بر خلافتان بزرگوار و هو المادی یوم بلدی واحد من الله القوی لا یسفل الا ذوالفقار لا فنی الا علی و هو ذی الجنته و النار و هو نعم الله علی الابرار نعمت علی الفجار و هو خددم جبرئیل و صاحب السطل و المندبل و هو امیر الخلق و خاصه العقل لا یجد الاهل الهدی و لا یغضه الا اولاد الزنا و بهر از اینها فرایه که کمال جلالت قدر حضرت شاه یازده میفرماید علاوه از آنچه منظور اهل نظر و خبر است این اینه مبارک است فل کفی بایه شهید پستی و بیکر و من عینه الم انقا و انکه شامد و کواه رسول اکرم است عباد خداوند و دعا حضرت شامیر مؤمنان است که در نزد وی علم کتاب است پس جناب خنی ماب بجهتی مرتبط بالو هب است و جهتی در شمشیر متصل بولا نیست خداوند علی و شاه اولاد و شاهان

بسم الله الرحمن الرحیم
این کتاب در کتابخانه
موسسه تخصصی
تولید شده است

فضائل
و خاصه
عاقبت

شرح عرض حضرت عبدالعظیم

۱۷۴

برصدن دعوی سیدانیا و دیگر اخبار را جو عرض فاسد راه و گواهی نیست خوش فرمود حکیم سنا کونند چینی
 رهن زد بنا بر شغلان بفلان داد و بیدمان هرگز ملک به بیگانه نداد است و در فرشتاها ان جهان جلوه
 با خرد و داماد و نبی عم و دو فرزند میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان و این بیگانه منسوب بشیخ است که در دیوان
 دیده شده سعدی با یکی مدارا خرج میسر میگویند نیست بعد از مصطفی مولا علی با اعلی و این ابی الحدید گفته است
 عجب القوم آخرت و کعبتک العالی و خدیو الراضع اسفل و ایضا در قصیده لامیته اش گفت **وَلَا تَلَامُ عَلَيْكَ**
بِأَمْرِ الْوَرَى نَصَابَهُ نَقُولُ الْكُتَابِ الْمُنَزَّلُ وَسَيَلَا فَمَا أَنْ لَهَا أَوْلَى تَكُن مَنصُورًا حَيْثُ يَجِدُكَ مَعَدَلٌ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ
خَيْمِ الْقُلُوبِ وَعَمَى الْأَبْصَارِ و از مثل این ابی الحدید که میگوید حضرت امیر افضل اصحاب است من جمیع الوجوه و من جمیع
 الجیاهات لکن حکمی در تقدیم شیخین است خلاصه صفات ثوبتین بزرگوار مانند صفات سلیمه اش است
 جوایب و ابی هاشم که صد و دو طاب راه در بغداد بخلفه گفت هر دو ساکن بود و گفتن از این فرار است چنانکه **وَلَيْسَ**
خَدَاوَنَدِ شَرِيكَ نَدَاوِيكِي است بکنایه در معاصر شد رسول محمد در سلسله مخلوقات پیش از نشان و مرتبه اول است
 و امام هم در ثواب این دو مرتبه است همانا واحد مطلوب مرتبه است شرکت مفیض نیست و این مرتبه در ثواب دیگر است
 پس هر کس در یکی از این مراتب توجیح موحداست در دو مرتبه دیگر هم موحداست و معنی محاسبه مؤمنان شریک بر
 خمدارد و عجب فرمود بهلول **عَافِلٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَقَدْ نَزَّلَ اللَّهُ حَبْرًا عَلَى ابْنِ طَالِبٍ كَذِي لَيْبٍ** و از منظومات بهلول است
بَرُّنَا إِلَى اللَّهِ مِنْ طَالِبٍ سَيِّطِ النَّبِيِّ أَدْبَارِ الْفَايِمِ وَتَدَنَّتْ إِلَيْهِ حَبْرَةُ الْوَقِيِّ وَهَبَّ النَّبِيُّ إِتْقَانًا
وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ نَأْتِيهِمْ بِهِمُ ارْتِجَالِ الْفَوْزِ يَوْمَ الْكَيْدِ وَأَمِنْ نِعْمَةِ الْحَاكِمِ خَلَاصَهُانِ دَلِيلِهِمَا كَيْفَ بَرُّنَا مِنْ سَعِيرَانِ و
 پیشوای ایشان اقامه میشود در امامت و اصحاب و خلفا ایشان چنان توان اقامه کرد بل در این اطلاق و نبوت خاصه
 و امامت خاصه جز اشاره اجمالی و اختصا قول چاره نبود غیر علی هیچ مداندند نیست جز اسد الله در این پیشوایی
 خویش توجیها از کینه و اسم و لقب و مدت عمر و مدفن شریف **أَهْلُ طَائِفٍ مِنَ الْعَصُومِيِّينَ** اشارت
 و این قطعات از احادیث مرتبه و اخبار صحیح است ای تکمیل عرض من این اجتناب عرض شویم بدانکه بر شیعیان
 اعتقاد با امامت امیر مؤمنان بلا فصل لازم است و آن بزرگوار مولدش در خانه کعبه است بر و پاشا اصول کافی است
 بعد از وضو علم الفیل نزدیک کن بانی **بِحُكْمِ خَاتَمِ الْحَمْرِ** از فاطمه بنت اسد مولد کرد بدو در آن شب نیست و این
 فضل و شرف اختصاص ایشان دارد **كَأَقْبَلِ وَمَوْلَا الْوَقِيِّ ابْنِ الْحَرَمِ كَعَبْرَةِ اللَّهِ الْعَلِيِّ ذِي الْكُرْمِ مِنْ تَعْلَمِ**
الْفِيلِ فِي الْحَبِيبِ عَشْرُ عَشْرِينَ بِلَا أَرِيَابِ و فائز الحجة المعروفة علم اربعین فیه بالكوفة و ان و فائز عمر
 شریف سید مختار نیز بیست و دو روز گذشت بود با مادرش فاطمه بنت اسد سه روز در خانه کعبه ماندند
 از غذا های آسمانی خوردند بعد از سه روز از خانه خدا بر آمدند و بزرگوار سیدانیا مشرف شدند و چند هم در کعبه
 و سال غنوند و از آن بزرگوار سید مختار حضرات فرمودند و ایشان را باسم امعانی که مشرفی از اسم غنوند و سید
 کردند چنانکه در حدیث مشهور مذکور است که ابوطالب پدر بزرگوارش فدا شد آنجا را آورد مدبر بر کعبه این است

این حدیث در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

شرح و شرح

۱۷۵

خوانده پارتی بیل العنقو الدعی و الفکر المکی المنتهی بین کتبا من حکما لمرقمه ما ذار عن امیر الصبی انکاشیک
 هانفی فریاد کرد خصصا بالولد النریک الطاهر للنجیب المرحوم و اسیر من شایخ علی علی اشرف من العلی بن معلوم شد
 که اسم مبارکش از آسمان نازل گردید و در حدیث دیگر است هانفی فریاد کرد در خانه کعبه که فاطمه شنید تمثیل علیا فانا
 العلی الاکل و هو العلی الاخره و باضا لعین ان بزکوار دارد که لحن الفیاضی امیر المؤمنین علیه السلام است که در روایت
 جبرئیل امین از جانب حضرت احدیث بن لطف آورد که سلوا علی علی با امیر المؤمنین و اشرف کتای ایشان ابو تراب است که در
 زمایک امیر مؤمنان غوا سید بودند در کوفه و خاند مول خدای فرمودند ای ابو تراب عزیز و حضرت امیر این کینه را بسپار
 دوست داشت و مانند رسول بخار بر او تکلیف شصت و سه سال از عمرش پیش گذشت در سن چهل از هجرت گذشته
 در ماه مبارک رمضان در شب بیست و یکم و فاس فرمود و بدرجه شهادت فایز گردید و هو اول هاشمی و آن هاشم بن
 در یک از این فخر انکس و حایا میدرجو عجب فضائل نمود ابو الاسود دلی که از فصحی و فضلا طیفه اولی است از مشرق
 اسلام و از شیخنا خاصر در مدح شاه ولایت گفت است بقول الارذلون بنو فخر طوال الدهر لا تنسی علیا
 فقلکم و کینه عجزت که من الاعمال مفرضا علیا احب محمد احب اشهدک و عباسا و حمزه و الوصبا
 لجهنم بحیاهه جی اجی اذا بیئت علی مویبا انما خیرة من انما سئادت و دعا الایلام لربک سوتا
 بنو لیم البر و افریوه احب الناس کلام الییا فان یک جهنم رشدا صبه و لست بحظی ان کان حبا و جرات
 او شاد اولاد امیر مؤمنان از ذکور و اناث بیست و هفت تن بودند بیخ ن از فاطمه زهرا علیها السلام و ما فی لزوا
 دیگر و افضل اولاد و اعیان با حبا امام حسن و امام حسین علیهما السلام می باشند با این ترتیب محمد مکتبی
 بابو القاسم مادرش خوله خفیه بنت جعفر بن نفیس و عمر و فخره مادرشان یکی است موسی و ام جیب خیره
 عبدالله و جعفر و عثمان و حضرت عباس شهدا کربلا و مادرشان یکی است معترفه ام البنین موسی و فاطمه
 دختر زام بن خالد بن دارم محمد اصغر و عبیده ذکر بلاء نیز شهید شدند مادرشان بنت مسعود دارم است
 و جوی مادرش امنا بنت خنیسم الحسن و در مکه مادرشان ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقیفی است و نفیسه و
 زینب صغری و زینب صغری ام هانی و ام الکرام و ام جعفر و امامه و ام سلمه و مهمونه و خدیجه و فاطمه و زینب کبری
 علیهم از مادرها مختلف هستند و بعضی بیست پنج نفر ذکر کرده اند و بعضی سی و پنج نفر عمر سایه در شاق بیست نفر
 و بدان افضل اولاد امیر مؤمنان علیهم السلام و السلام من الله اللالیان
 بعد از امامین همامین حضرت ابی
 افضل شهید بود لطف محمد
 حضرت علیها و علی خیره اسلام الله
 میباشند

در پیش کوفه بن دکوانی
 در همین محلی که مریدان مشرق
 محققان مدفون گردیدند

من
 زینب ان
 در شرح و شرح
 از کوفه
 و سایر قولها